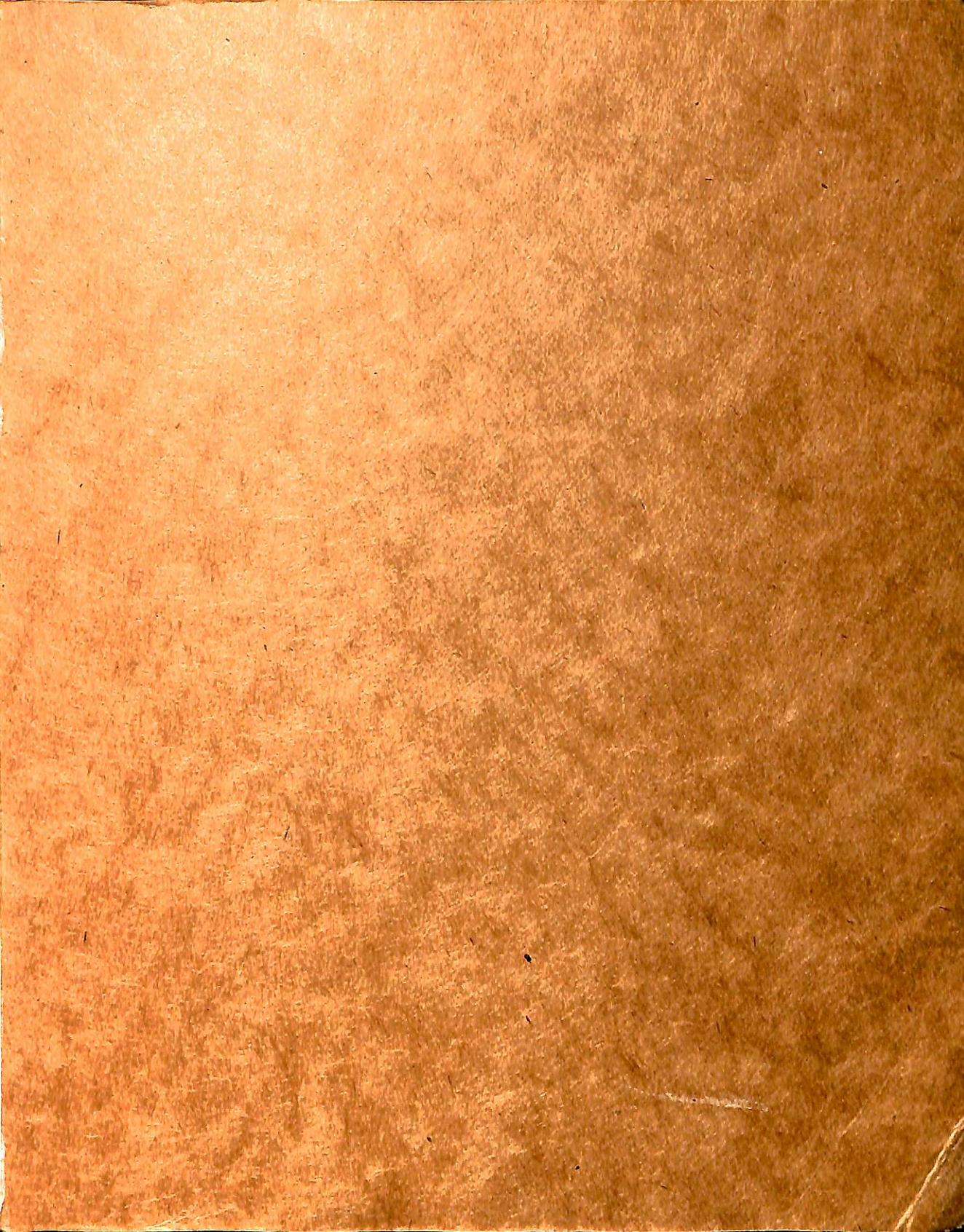




وزارت فرهنگ

تو اما بود هر که دانم بود

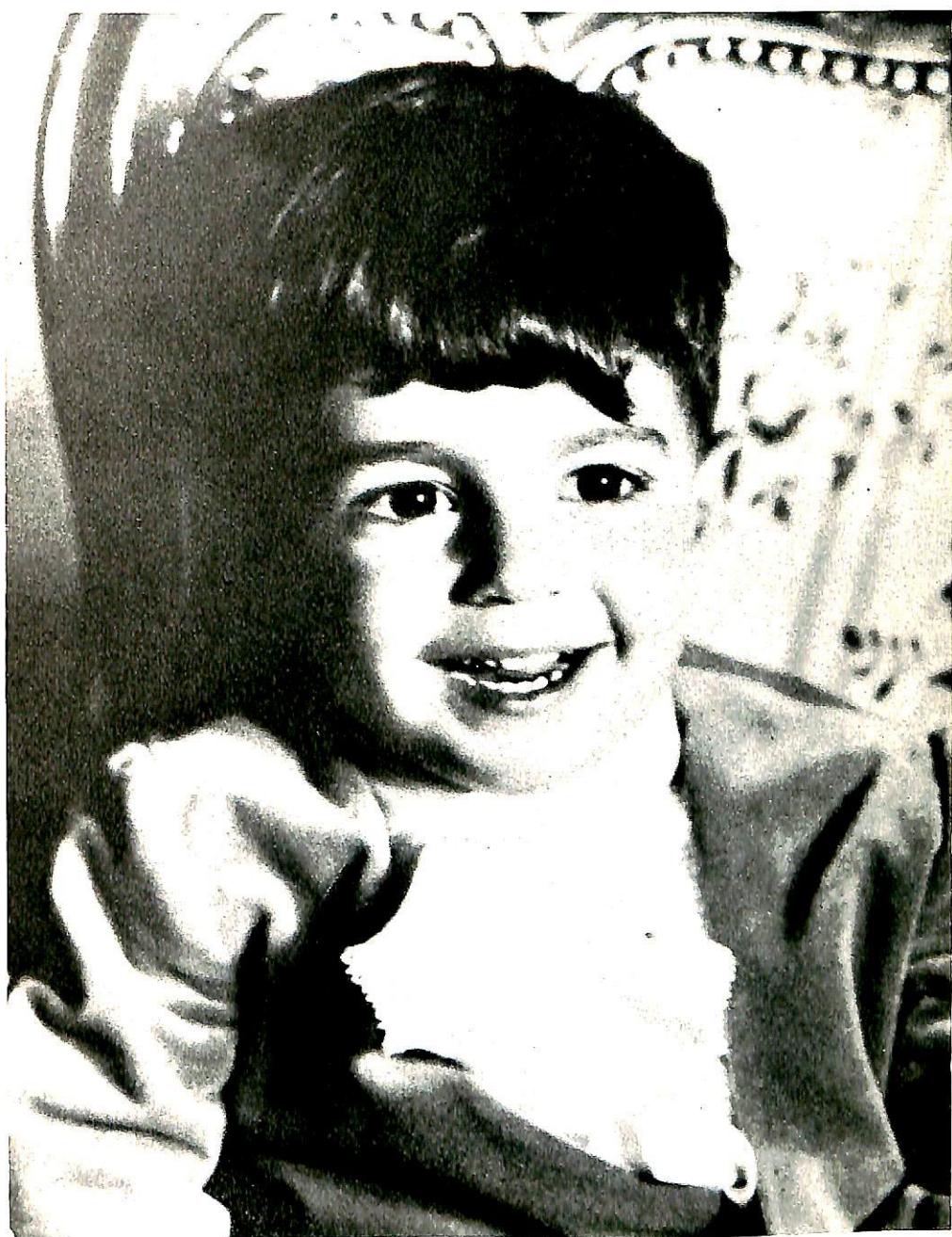
کتاب فارسی چهارم دبستان



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ









به سال ۱۳۴۶ به فرمان اعلیحضرت همایون شاهنشاه، سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی تشکیل یافت و اساسنامه آن به اجراء گذاشته شد. طبق بند «ب» از سومین ماده این اساسنامه کمک به فرهنگ و مساعدت به دانش آموzan و دانشجویان مستعد کشور از جمله مقاصد سازمان به شمار آمد.

برای اینکه بتوان به فرهنگ کشور کمکی مهم و مؤثر معمول داشت به پیروی از علاقه و توجه شاهنشاه به تعیین تعليمات ابتدایی و با سواد شلن مردم و به ابتكار والاحضرت شاهدخت اشرف پهلوی نیابت ریاست عالیه، سازمان شاهنشاهی تصمیم گرفت که کتابهای دوره چهار ساله ابتدایی را به خرج خود و به طریقی مرغوب و مطلوب چاپ کند و میان دانش آموzan سراسر کشور اعم از غنی و فقیر به رایگان و مجان توزیع نماید.

اینک پس از مذکوره با وزارت فرهنگ برای سال تحصیلی جاری سیزده جلد کتب چهار ساله ابتدایی که متن آن به تصویب شورای عالی فرهنگ رسیده است از طرف سازمان طبع و برای توزیع در ذیستانهای سراسر کشور به اختیار وزارت فرهنگ گذاشته شده است. بدینطريق به امر مبارک شاهنشاه در راه خدمت به فرهنگ کشور قدمی بسیار بزرگ برداشته شده که تاکنون نظری نداشته است و مسلماً تأثیر شگفت آن از نظر ارباب بصیرت پوشیده نخواهد بود. سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی طی شانزده سال که از ایجاد آن می گذرد

تأسیساتی در کشور به وجود آورده و اقداماتی معمول داشته است که مهمترین آنها فهرست وار ذکر می شود:

۱ - آموزشگاه پرستاری اشرف پهلوی - تهران.

۲ - کانون کار و آموزش (آموزشگاه حرفه ای) - تهران.

۳ - بخش درمان کچلی - تهران.

۴ - بخش پرتوشناسی (عکس برداری) - تهران.

۵ - بخش جراحی سوانح و حوادث بیمارستان سینا - تهران.

۶ - پنج شعبه کمک به مادران و کودکان در تهران و ۴۰ (چهل) شعبه در شهرستانها.

۷ - درمانگاه و ناهارخوری بنگاه اشرف شماره ۲ - سر آسیاب دولاب - تهران.

۸ - ساختمان دو خوابگاه برای دانشجویان در کوی دانشگاه و کمک به ساختمان خوابگاه دختران - تهران.

۹ - سه بیمارستان بزرگ: بیمارستان فرح پهلوی (رامسر) - بیمارستان نکوئی (قم) - بیمارستان رضابهلوی (تجریش).

۱۰ - صد و شش درمانگاه در نقاط مختلف کشور که در آنها دارو و درمان برای همه به رایگان است.

۱۱ - درمانگاه درمان تراخم در دزفول.

۱۲ - پرداخت کمک هزینه تحصیل بعدهای از دانش آموzan و دانشجویان - سراسر کشور.

۱۳ - توزیع کتابهای چهار کلاس ابتدایی در سراسر کشور.

۱۴ - کمکهای نقدی و جنسی و دارویی به مؤسسات خیریه دیگر - سراسر کشور.

۱۵ - کمکهای نقدی به مؤسسات فرهنگی و تربیتی.

۱۶ - ایجاد کارخانه داروسازی برای تهیه داروی مرغوب و ارزان در داخل کشور.

وزارت فرهنگ
تو نمای بود هر که دانم بود



کتاب فارسی چهارم دبستان

این کتاب دارای راهنمای تدریس است.

حق چاپ محفوظ است

مکالمات

لیلی ایمن (آهی) دکتر زهرا خانلری

نقاشی:

محمد زمان زمانی نورالدین زرین کلک پرویز کلانتری

درسهایی که در این کتاب می‌خوانید

صفحه

نام درس

۱	۱ – به نام خدا
۳	۲ – سنگپیش و گوزن
۸	۳ – جشن مهرگان
۱۲	۴ – دلایل قوی
۱۶	۵ – جنگل (۱)
۲۰	۶ – جنگل (۲)
۲۵	۷ – محمد زکریای رازی
۲۸	۸ – دهقان و گنجشک
۳۱	۹ – زورخانه
۳۵	۱۰ – وزنه برداران
۳۸	۱۱ – هر که بامش بیش، برفش بیشتر
۴۱	۱۲ – ایران
۴۵	۱۳ – افسانه افریقایی
۴۹	۱۴ – نامه‌ای از آبادان (۱)
۵۳	۱۵ – نامه‌ای از آبادان (۲)
۵۸	۱۶ – بانوی فانوس به دست
۶۲	۱۷ – موزه

درسهایی که در این کتاب می خوانید

صفحه

نام درس

۷۴	۱۸ - سعدی
۷۸	۱۹ - جوان نافرمان و مادر
۸۰	۲۰ - حکایت
۸۲	۲۱ - تلفن
۸۶	۲۲ - رنج و گنج
۸۹	۲۳ - شیر و خورشید سرخ
۹۴	۲۴ - گرگ و سگ
۹۶	۲۵ - سفری به شیراز : ۱ - خبر خوش
۱۰۰	۲۶ - تخت جمشید
۱۰۶	۲۷ - پایان سفر
۱۰۹	۲۸ - داستان باربد
۱۱۵	۲۹ - افسانه چینی (۱)
۱۲۰	۳۰ - افسانه چینی (۲)
۱۲۶	۳۱ - داستان زال و سیمرغ : ۱ - به دنیا آمدن زال
۱۲۹	۲ - سیمرغ
۱۳۴	۳ - بازگشت به نزد پدر

به نام خدا

ای نام تو بهترین سرآغاز
بی نام تو نامه کی کنم باز
ای یاد تو مونسِ روانم
جُز نام تو نیست بر زبانم
هم قصه نانموده دانی
هم نامه نانوشه خوانی
از ظلمتِ خود را شناسیم ده
با نور خود آشناشیم ده

« نظر امی »

کلمه‌ها و ترسیماتی تازه :

بانور خود آشناشیم ده = مرا موفق کن که تو را بشناسم.

روانم = جانم، روح

ظلمت = تاریکی، در اینجا مقصود نادانی است.

مونس = هدمد

نانموده = نشان داده نشده، آشکار نشده.

پرسش :

۱ - این شعر از کیست؟

۲— مقصود از بیت سوم ، این شعر چیست؟

۳— نظامی در این شعر از خدا چه خواسته است؟

تکلیف شب اول :

۱— از روی این درس یک بار با خط خوش بنویسید .

۲— کلمه های هم معنی با این کلمه ها را بنویسید: خدا ، آغاز .

۳— درس را با صدای بلند بخوانید .

تکلیف شب دوم :

۱— از روی این کلمه های همخانواده پنج بار بنویسید :

نام ، نامی (معروف) ، نامدار (معروف) ، نامور (معروف) – نمودن
(نشان دادن) ، نانموده – ظلمت ، ظلمانی (تاریک)

۲— این شعر را حفظ کنید .

سنگپشت و گوزن

در یکی از روزهای گرم تابستان، در دل جنگلی خرم، گوزنِ
تند پایِ تیز شاخی به سنگپشتی کندرو رسید و گفت: دوست
بیچاره من، دلم به حالت می‌سوزد که پاهایی کوتاه داری و پوششی به
این سنگینی را بر پشت می‌کشی. حتماً به سختی حرکت می‌کنی و
اگر بخواهی تاکنار آن چشمِ بروی زمان درازی طول می‌کشد و خسته
و مانده می‌شوی.

سنگپشت گفت: گر چه تو پاهایی ظریف و بلند داری و نزد
همه کس به چابکی مشهوری ولی من حاضرم که با تو مسابقه بدhem
و یقین دارم که پیروز خواهم شد.

گوزن زیبا خنده‌ای کرد و گفت: تو با این شکل و وضع
می‌خواهی با من مسابقه بدھی؟

سنگپشت راه باریکی را در میان درختان نشان داد و گفت:
از این طرف می‌رویم تا به آن چشمِ برسیم. گوزن خود پسند قبول
کرد. هر دو به راه افتادند. گوزن با چابکی از روی بوته‌ها می‌جست
و هر لحظه بر غرورش افزوده^{*} می‌شد. اما سنگپشت آهسته به دنبال
او می‌آمد. چیزی نگذشت که گوزن از دور چشمِ را دید و با خنده‌ای
سنگپشت را صدا زد و گفت: دوست عزیز، من با یک خیز دیگر
به مقصد می‌رسم و سزای کسی را که با من هوس مسابقه دادن کرده



است خواهم داد. هنوز سخن‌ش تمام نشده بود که بدون توجه به پیش روی خود خیزی برداشت، ولی ... شاخهای بلندش در شاخه‌های درختی کهن^{*} گیر کرد. بیچاره هر چه کوشید نتوانست خود را آزاد کند.

سنگ پشت به گوزن رسید و از زیر پاهای بلند و کشیده او گذشت و به چشم رسانید. از کنار چشم رفیق گرفتار خود را صداقت و گفت: ای دوست زیبای من، برای موفقیت تنها جست و خیز کافی نیست، بلکه باید دقیق و عاقبت اندیش^{*} نیز بود. امیدوارم که از این پیشامد پند^{*} مفیدی گرفته باشی و از خود پسندی و شتابزدگی بپرهیزی.

کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه :

افزوده می‌شد = اضافه می‌شد

پند = نصیحت

پیروز = فیروز، موفق

عقبت اندیش = کسی که پیش از شروع به کار درباره آن کار و نتیجه‌های آن فکر می‌کند.

کهن = قدیم

مقصد = جایی که قصد دارند به آنجا برسند.

پرسش :

۱ - مقصود از «در دل جنگل» چیست؟

۲ - چرا گوزن دلش به حال سنگپشت می‌سوخت؟

۳ - چه چیز باعث چابکی گوزن است؟

۴ - چه چیز از سرعت حرکت سنگپشت می‌کاهد؟

۵ - چرا در این داستان به گوزن «خودپسند» گفته شده است؟

۶ - چرا گوزن مسابقه را نبرد؟

تکلیف شب اول :

این جمله‌ها را تمام کنید و از روی آنها یک بار بنویسید:

۱ - گوزن دلش به حال دوستش . . .

۲ - سنگپشت راه باریکی را در میان درختان . . .

- ۳- بیا از این طرف...
- ۴- گوزن خودپسند...
- ۵- گوزن به چاکی از روی بوته ها...
- ۶- سنگپشت آهسته به دنبال او...
- ۷- گوزن از دور چشم را...
- ۸- سنگپشت از زیر پاهای ظریف و کشیده گوزن...
- ۹- برای موفقیت باید...
- ۱۰- ماباید از خودپسندی و شتابزدگی...

آنکلیف شب دوم : <http://bookiha.ir/>

- از روی هر یک از این کلمه های همخانواده پنج بار بنویسید:
- حال ، احوال - ظریف ، ظرافت (ناز کی) - حاضر ، حضور - غرور ، معروف - مقصد ، مقصود ، قصد.
- هر یک از این کلمه ها را در جمله ای به کار ببرید:
- عاقبت اندیش ، کهن ، خرم ، دقیق ، موفقیت .

جشن مهر گان

در ایران قدیم هر روز از ماه اسم خاصی داشت. مثلا روز اول ماه «هرمزد» نام داشت و روز دوم ماه «بهمن» خوانده می شد. هر گاه که نام ماه با نام روز یکی می شد، ایرانیان آن روز را جشن می گرفتند.

کلمه «مهر» یا «میترا» به معنی خورشید و دوستی است، و نام یکی از خدایان بزرگ آریاییها نیز بوده است. میترا در عهد زردهشت فرشته نگهبان راستی و درستی و دشمن دروغ شمرده می شد. روز شانزدهم ماه به نام این فرشته یعنی «مهر» نامیده می شده است. پس روز مهر از ماه مهر را ایرانیان جشن می گرفتند و این روز را «مهر گان» می نامیدند. شاعری گفته است:

روز مهر و ماه مهر و جشن فرخ مهر گان مهر فرازی نگارِ مهر چپِ مهر بان

جشن مهر گان پس از نوروز مهمترین جشن ایرانیان بوده است و چنانکه جشن نوروز در اول بهار برگزار می شد، جشن مهر گان نیز در آغاز پاییز بر پا می گشت. می گویند که در این روز فریدون بر ضحاک ستمکار چیره شد و او را در کوه دماوند زندانی کرد و مردم را از بیداد و ستمگری او رهانید.

شاهان ساسانی در جشن مهر گان تاجی را که صورت خورشید

بر آن نقش شده بود بر سر می گذاشتند و بار عام^{*} می دادند.

چھمه باع زعفرانی گشت گونه برگ ارغوانی گشت
دوستان ترک بوستان گفتند جشن نوروز مھسنه کانی گشت
گل خودرویی، رویی پھسان کرد بیل از شاخ گل نهانی گشت
با عبان راه خانه پیش گرفت پیشه زاغ با غبانی گشت

« شعرها از ادب صابر »

کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه:

بار	= اجازه
بار عام	= اجازه‌ای که به همه داده می‌شد تا به حضور شاه برسند.
بفزا	= بیفزایی، اضافه کن.
بوستان	= باع
بیداد	= ظلم، ستم
پیشه	= کار، شغل
ترک گفتند	= ترک کردن، رها کردن

چهر	= چهره، صورت
چیره شد	= غالب شد
خاص	= مخصوص
ستمکار	= ظالم
ضحاک	= یکی از پادشاهان داستانی شاهنامه
عهد	= زمان، دوره
گونه	= چهره .
نگار	= دوست خوب رو

پرسش :

- ۱ - چرا ایرانیان قدیم روز شاگردیم مهر را جشن می گرفتند؟
- ۲ - اکنون در روز مهر گان چه جشنی برگزار می شود؟
- ۳ - «مهر» یا «میترا» چه معنیهایی دارد؟
- ۴ - بنابر تاریخ داستانی ایران در روز مهر گان چه اتفاق مهمی افتاده است؟

تکلیف شب اول :

- ۱ - دو جشن مهر گان و نوروز را از این لحاظ مقایسه کنید:
 - الف - چگونگی پیدایش آنها
 - ب - مراسم باستانی
 - ج - مراسم کنونی

د- فصل برگزاری

تکلیف شب دوم :

- ۱- از روی هر یک از این کلمه های همخانواده سه بار بنویسید:
خاص، مخصوص، خاصه، مخصوصاً - سپاسگزاری،
برگزار کردن - ستم، ستمدیده، ستمگر، ستمکار.
- ۲- هر یک از این کلمه های هم معنی را در جمله ای به کار ببرید:
چهره، صورت - پنهان، نهان، ناپیدا، ناپدید - آغاز، شروع -
مهر، محبت، مهربانی.
- ۳- از روی شعر های این درس یک بار بنویسید.

د لایل قوی باید معنوی نه رگهای کردن به جهت قوی

«سعدی»

عده‌ای از دانش آموzan در حیاط دبستان هیاهوی بسیار به پا کرده بودند. ناظم دبستان آهسته به این عده نزدیک شد. بچه‌ها چنان سرگرم بودند که ناظم را ندیدند.

دو نفر از شاگردان بر سر موضوعی اختلاف داشتند و کار این اختلاف به مشاجره کشیده بود. دو رقیب با صورت برافروخته به هم پرخاش می‌کردند و سخنان درشت می‌گفتند. شاگردان هم به دو دسته تقسیم شده بودند و هر دسته از یکی طرفداری می‌کرد.

ناظم دبستان مدتی این منظره را تماشا کرد، بعد نگاهی به ساعت انداخت. به صدای زنگ همه دانش آموzan صف بستند و همینکه ساکت شدند ناظم چنین گفت: الان شاهد منظره‌ای بودم که مرا بسیار متأثر کرد. معلوم می‌شود که شما هنوز راه حل کردن اختلافات را نمی‌دانید. مگر چند روز پیش خودتان دادگاهی برای رفع این گونه اختلافها تشکیل ندادید و اعضای آن را نیز انتخاب نکردید؟ مگر بنا نبود که برای حل هر اختلافی که نتوانستید آن را دوستانه حل کنید دادگاه تشکیل بدھید؟ پس چرا هنوز در گوشه و کنار دبستان مشاجره برپا می‌شود؟ من انتظار دارم که دیگر هر گز

از این گونه نزاعها در دبستان دیده نشود. اگر شما در اینجا طرز رفع اختلاف را یاد نگیرید خدای نا کرده از آن کسانی خواهید شد که بر سر موضوعی کوچک جنجال راه می اندازند و به هم دشام می دهند و گاه کار را به جاهای سخت می کشانند.

فرزنдан من! همیشه به خاطر داشته باشید که هر اختلافی قابل حل است. فقط باید صبر داشت و با متانت^{*} و دلیلهای محکم طرف را قانع^{*} کرد.

کلمه‌های تازه :

اعضا = عضوها، اعضای دادگاه یعنی کسانی که دادگاه از آنها تشکیل می شود.

پرخاش = درشتی

حجّت = دلیل

دشام = ناسرا، فحش

رفع = بر طرف کردن

قانع = خرسند

متانت = سنگینی و وقار

مشاجره = نزاع کردن

معنوی = معنی دار، با معنی

نزاع = جنگ و جدال، کشاکش

پرسش :

- ۱ - چرا بچه ها ناظم را ندیدند؟
- ۲ - با صورت برافروخته یعنی چه؟
- ۳ - چرا ناظم به ساعت خود نگاه کرد؟
- ۴ - شاگردان این دبستان برای رفع اختلافات شدید خود به کجا بایست رجوع کنند؟
- ۵ - اعضای دادگاه دبستان را چه کسانی باید انتخاب بکنند؟

به این نکته توجه کنید :

اگر بگوییم «ناظم شاگردان را» از آن چیزی نمی فهمیم.
اما اگر بگوییم «ناظم شاگردان را دید.»، از آن معنی کاملی می فهمیم و آن را «جمله» می گوییم.

جمله مجموع چند کلمه است که بر روی هم دارای معنی کاملی

باشد.

تکلیف شب اول :

فرض کنید که در دبستان شما هم دادگاهی تشکیل شود. جواب مطالب زیر را درباره آن بتویسید :

- ۱ - اعضای این دادگاه چه صفاتی باید داشته باشند؟
- ۲ - اعضای دادگاه چگونه باید انتخاب شوند؟
- ۳ - مهمترین وظیفه این دادگاه چیست؟

از روی هر یک از این کلمه‌های هم معنی سه بار بنویسید:
هیاهو، جنجال، غوغای – طرز، روش، طریقه.

تکلیف شب دوم :

نوشته‌های زیر را به دقّت بخوانید و معلوم کنید که کدام یک جمله است و کدام یک نیست.

از روی جمله‌ها یک بار بنویسید.

۱ – عده‌ای از دانش آموزان

۲ – بچه‌ها هیاهوی بسیار به پا کرده بودند.

۳ – صورت دو رقیب

۴ – آنها به یکدیگر پرخاش می‌کردند.

۵ – صبر داشته باش !

۶ – چند دقیقه پیش

۷ – پس چرا هنوز مشاجره می‌کنید ؟

۸ – شما از کسانی

۹ – ایرانیان قدیم

۱۰ – جشن مهرگان جشنی است باستانی.

از روی هر یک از این کلمه‌های همخانواده سه بار بنویسید:

اختلاف، مختلف، مخالفت، مخالف – قانع، قناعت –

(خرسندی) – رقیب، رقابت (همچشمی) – متأثر، تأثیر، اثر – منظره،

ناظر، منظور .

جنگل(۱)

بر بالای تپه سر سبزی باع بزرگ و پر درختی قرار داشت. در این باع مردی شکارچی با خانواده خود زندگی می کرد. روزی، هنگام بازگشت از شکار، آهوی کوچکی به همراه آورد و پرسش را صدا کرد و گفت: بیا پسرم! این آهوی زیبا را بگیر و از او خوب نگهداری کن.

پسر شاد شد، آهو را در بغل گرفت و با شوق فراوان به باع رفت. مکان سایه دار و پر علفی را انتخاب کرد و با کمک دیگران از شاخه های درخت دیواری به دور آن کشید و آهوی کوچک زیبا را در آن جای داد. پس از آن هر روز، همینکه از خواب بر می خاست، به دیدن آهو می رفت، به او خوراک می داد و مانند دوست عزیزی از او مراقبت^{*} می کرد. روزی هم زنگوله طلایی خوش صدایی به گردنش بست.

مدتی گذشت آهو با خانه تازه مأнос^{*} شد و به پسر ک خو گرفت. اتفاقاً روزی خرگوش سفید و چابکی از آنجا گذشت چون آهو را دید، با تعجب گفت: اینجا چه می کنی؟ تو بچه جنگلی! این باع جای تو نیست، بیا تا تو را نزد خویشانت ببرم.

آهو جواب داد: جنگل کجاست؟ خویشان من چه کسانی هستند؟ من جز این پسر ک که هر روز به من خوراک می دهد، کسی



رانمی شناسم. خانه ام پر گل و گیاه است و این درخت بلند بر سرم
سایه می افکند. من از زندگی خود بسیار راضی ام. نه! من با تو
نخواهم آمد.

خرگوش گفت: تو جنگل را به یاد نداری، اگر آن را ببینی
هرگز به این باغ باز نخواهی گشت. اگر در اینجا یک درخت بر
سرت سایه می اندازد، در جنگل آنقدر درخت فراوان است که نور
خورشید به آسانی نمی تواند از لابه لای شاخه ها بگذرد. اگر در اینجا
چمن و گل به نظرت جلوه کرده است، بیا و بین که زمین جنگل
سراسر از سبزه و گل پوشیده است. اگر در اینجا فقط این پسر است
که تو را دوست می دارد و نوازش می کند، در جنگل آهوان که همه
از خویشان تواند تو را با مهربانی خواهند پذیرفت. با من بیا، قول
می دهم که اگر از جنگل خوشت نیامد، فوراً تو را به همین
جا باز گردانم.

کلمه ها و ترکیب های تازه :

سرسبز = خرم

خو گرفت = انس گرفت، عادت کرد

مانوس شد = خو گرفت

مراقبت = مواظبت، توجه کردن.

پرسش :

۱ - آهُوی کوچک چگونه به خانه شکارچی آمده بود؟

۲ - پسر با آهُوی کوچک چگونه رفتار می‌کرد؟

۳ - چرا آهُونمی خواست همراه خرگوش به جنگل برود؟

۴ - خرگوش به آهُو چه قولی داد؟

تکلیف شب اول :

جواب این پرسشها را از روی درس پیدا کنید و بنویسید:

۱ - از کجا معلوم است که پسر شکارچی آهُوی کوچک را دوست می‌داشت؟

۲ - از کجا معلوم است که آهُو جنگل را فراموش کرده بود؟

۳ - خرگوش درباره جنگل به آهُو چه گفت؟

تکلیف شب دوم :

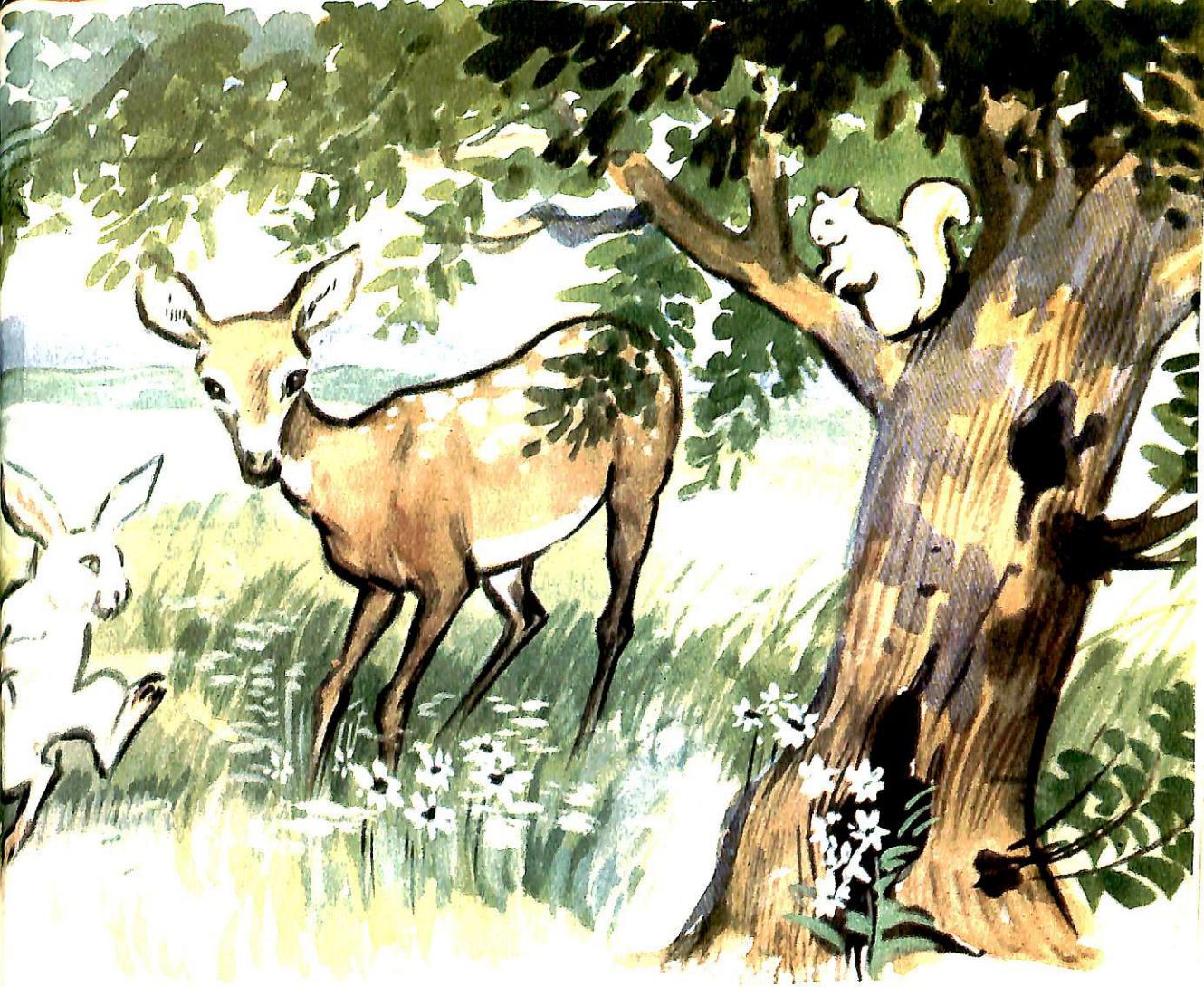
۱ - چند کلمه بنویسید که به معنی نگاهدارنده چیزی باشد مثال:

جنگلبان (نگاهدارنده جنگل)

۲ - چند کلمه بنویسید که معنی آنها مخالف معنی این کلمه‌ها باشد: منظم، سریع (تند)، سایه، مهربان، فراوان.

۳ - هر یک از کلمه‌هایی را که در شماره‌های ۱ و ۲ نوشته‌اید در جمله‌ای به کار ببرید.

۴ - قسمت دوم «جنگل» را به دقّت بخوانید تا بتوانید به آسانی به پرسش‌های آن جواب بگویید.



جنگل(۲)

آهو پس از کمی تأمل^{*} به دنبال خرگوش به راه افتاد. ابتداد به سرعت می‌رفتند، از روی جویها و بوتهای خاردار می‌پریدند و از میان شاخه‌های تمشک و گلهای جنگلی به چابکی می‌گذشتند. چون از باغ دور شدند و دیگر خطر آن نبود که گرفتار بشوند از سرعت خود



کاستند. خرگوش گردش کنان جاهای مختلف جنگل را به دوست خود نشان می‌داد. آهو که جنگل را فراموش کرده بود، همه چیز آن به نظرش تازه و عجیب می‌آمد. از آوای مرغان جنگلی لذت می‌برد، علفها و گلهای خود روی جنگل برایش مزء دیگری داشت. از همه مهمتر این که دوستان جنگلی او را فراموش نکرده بودند. سمور، که

خانه اش در دل درخت کهن‌سالی بود، تا آهو را دید پیش دوید و حالت را پرسید. جغدِ چشم درشت باز گشت او را به وطنش خوش آمد گفت.

ناگهان آهوی کوچک ما از میان درختان حیوانی را با شاخهای پیچیده و بلند دید که بی‌شباهت به خود او نبود. خرگوش آهسته گفت: زود باش سلام کن! این پیرترین گوزن این جنگل است. هنوز جمله‌خرگوش تمام نشده بود که گوزن به آنها رسید و رو به آهو کرد و گفت: چه عجب به یاد وطن و دوستانت افتادی! پدر تو دوست بسیار عزیز من بود و روزی که آن صیاد بیرحم پدرت را کشت و تو را با خود برداشت این خبر جانگداز را به مادرت رساندم. آهو گفت: چه می‌گویید؟ مگر پدر مرا کشته‌اند؟ مادرم کجاست؟

گوزن جواب داد: بله، پدر همان پسری که تو دوستش داری، پدرت را کشت و تو را با خود برداشت. بیا جانم، بیا تا ترا نزد مادرت ببرم. یقین دارم که از دیدن تو بسیار خوشحال خواهد شد.

گوزن پیر به راه افتاد و با شاخهای بلندش راه را برای آهو و خرگوش باز کرد. پروانه‌های رنگارنگ دور و بر آنها می‌پریدند. گنجشکها همه با هم می‌خواندند. گلها و سبزه‌های جنگلی هوا را معطر کرده بود. ناگهان گوزن کنار جویباری ایستاد. آهوی کوچک

در آن طرف نهر هَگله‌ای از آهوان را دید که یکی از آنها بزرگتر و زیباتر می‌نمود*. دل آهوى کوچک سخت تپید. یکباره زندگى کودکی را به یاد آورد و به یک جست خود را به مادر رسانید. مادر چشمهاي درشت و قشنگ خود را به فرزند بازيافته دوخت و او را بویید و نوازش کرد.

كلمه‌ها و ترکيم‌هاي تازه :

آوا = صدا، آواز

تأمل کردن = فکر کردن، صبر کردن

خبر جانگداز = خبری که بسیار غم انگیز است.

کاستند = کم کردن.

می‌نمود = به نظر می‌آمد.

پرسش :

۱ - چرا پس از ملتی خرگوش و آهو از سرعت خود کاستند؟

۲ - آهوى کوچک از میان درختان چه دید؟

۳ - گوزن آهورا به کجا برد؟

۴ - آيا به نظر شما آهوى کوچک به باع شکارچی بر می‌گردد؟

چرا؟

تکلیف شب اول :

خلاصه داستان جنگل را بنویسید.

تکلیف شب دوم :

این جمله‌های نامرتّب و به هم ریخته را مرتب پکنید، سپس از روی

آنها یک بار بنویسید:

- ۱ - آمده به خانه دیشب مهمان ما بود.
- ۲ - با دقّت نوشته باید تکلیف شب را.
- ۳ - شد کوچک خرگوش آهوی دوست با.
- ۴ - کهنسالی داشت در درخت دل زیبا سمورخانه.
- ۵ - می‌برد آهو از جنگل آوای لذت مرغان.
- ۶ - می‌آمد همه عجیب جنگل چیز به نظرش.
- ۷ - پیر بردمادرش آهوی را کوچک گوزن نزد.

محمدیز کریای رازی

در حدود هزار سال پیش، در شهر ری جوانی بود به نام محمد بن زکریای رازی. وی به کسب علم شوق فراوان داشت و در جوانی ریاضیات و نجوم و بیشتر علوم زمان خود را فرا گرفت. در این هنگام به کیمیاگری علاقه بسیار پیدا کرد. یعنی می خواست ماده‌ای به دست بیاورد که با آن فلزات دیگر را به طلا تبدیل کند.

روز و شب به آزمایش‌های گوناگون پرداخت و بر اثر همین آزمایشها به چشم درد مبتلا گشت و ناچار به طبیبی مراجعه کرد. گویند که طبیب برای معالجه چشمش پانصد سکه طلا از او گرفت و چنین گفت: کیمیا این است نه آنچه تو در جستجوی آنی.

این سخن در رازی بسیار اثر کرد و از آن پس به تحصیل علم طب پرداخت. در آن زمان بغداد مرکز علم بود. رازی به آنجارفت و مدت‌ها عمر خود را صرف تحصیل طب کرد و شهرت فراوان یافت و به وطن خود باز گشت. رازی در شهر ری بیمارستانی تأسیس کرد و در آنجا به درمان بیماران و تدریس علم طب پرداخت. رازی به بغداد باز گشت و چندی هم ریاست بیمارستان این شهر را به عهده گرفت و چون بزرگترین پزشک زمان خود شناخته شده بود بسیاری از امیران او را به دربار خود دعوت می کردند.

گذشته از اداره بیمارستانها و مداوای بیماران، رازی در حدود

دوسیست و پنجه‌اه کتاب نیز نوشته است که بیشتر آنها مربوط به علم پزشکی است و سالها استادان بزرگ در دانشگاه‌های معروف جهان از کتابهای او استفاده می‌کردند. چند کتاب او هم به زبانهای خارجی ترجمه شده است.

رازی در ضمن آزمایش‌های خود، الکل را کشف کرد که از آن پس مورد استفاده پزشکان قرار گرفت.

این طبیب بزرگ ایرانی و دانشمند عالی‌مقام^{*} در اواخر عمر به چشم درد سختی مبتلا گشت و عاقبت کور گردید.

کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه:

تدریس	= درس دادن
عالی‌مقام	= بلند مرتبه
علوم	= علم‌ها ، دانشها
فرا گرفت	= آموخت ، یاد گرفت
کسب	= به دست آوردن
کسب علم	= تحصیل دانش
مداوا	= درمان کردن
نجوم	= علم ستاره‌شناسی .

پرسش :

- ۱ - محمد زکریای رازی اهل کدام شهر ایران بود؟
- ۲ - کیمیاگری یعنی چه؟
- ۳ - رازی در چه شهری به تحصیل علم طب پرداخت؟
- ۴ - رازی پس از اینکه به ایران بازگشت چه کرد؟
- ۵ - رازی جز پزشکی به چه کار دیگری اشتغال داشت؟
- ۶ - رازی چه چیزی را کشف کرد؟

تکلیف شب اول :

جواب این سوالها را از روی درس بنویسید:

- ۱ - رازی اهل کجا بود و تقریباً چند سال پیش زندگی می کرد؟
- ۲ - رازی در جوانی چه علومی را فرا گرفت؟
- ۳ - رازی پس از بازگشت به ری چه کرد؟
- ۴ - کتابهای رازی در کجا مورد استفاده قرار می گرفت؟
- ۵ - چطور شد که رازی به وجود الکل پی برد؟

تکلیف شب دوم :

با هر یک از این کلمه های همخانواده یک جمله بسازید:
درس، مدرسه، تدریس - طب، طبابت، (پزشکی) - مفید،
فایده، استفاده - شوق، تشویق.

دهقان و گنجشک

دهقانی گنجشگی شکار کرد. گنجشگ پرسید: ای دهقان با من چه خواهی کرد؟ دهقان گفت: تو را می کشم و از گوشت غذای لذیذی برای خود آماده خواهم کرد. گنجشگ گفت: از خوردن گوشت ناچیز من نه فایده می بری و نه سیر خواهی شد. اما اگر مرا آزاد کنی، سه پند به تو می دهم که از خوردن من برایت سودمندتر است و همیشه به کارت می آید.

مرد قبول کرد. گنجشگ گفت: یکی از پندها را تا در دستت هستم می دهم و دومی را وقتی که روی درخت نشستم و سومی را هنگامی که بر بالای آن دیوار بلند جا گرفتم. دهقان گفت: بسیار خوب، بگو.

گنجشگ گفت: پند اول آنکه برآنچه از دستت رفت افسوس مخور.

مرد او را رها کرد. گنجشگ پرید و روی درخت نشست و گفت: پند دوم آنکه هر گز سخن محال^{*} را باور مکن. ولی ای بدبخت، در شکم مرواریدی است که بپست مثقال وزن دارد، اگر مرا می کشتب آن را به دست می آوردی.

مرد بیچاره از آزاد کردن گنجشگ پشیمان شد و افسوس بسیار خورد و گفت: اگر باز گردی تو را همدم خویش می کنم و

هر روز برایت دانه‌های خوشمزه فراهم می‌سازم.
گنجشگ گفت: اکنون که دو پند مرا فراموش کردی، منتظر
پند سوم مباش.

دهقان گفت: چطور فراموش کردم؟
گنجشگ گفت: مگر نگفتم که بر آنچه از دستت رفت
افسوس مخور، پس چرا حال که مرا از دست دادی متأسَّف شدی؟
همچنین مگر نگفتم که سخن محال را باور مکن، من که همه جته‌ام
بیست مثقال نیست چگونه ممکن است در شکمم مرواریدی به وزن
بیست مثقال باشد.

این را گفت و پرید و از چشم مرد ناپدید گشت.

كلمه‌ها و ترکیب‌های تازه:

جّه = تن، پیکر

سودمند = با فایده، مفید

متأسَّف شدی = غمگین شدی

محال = غیر ممکن

پرسش:

۱ - گنجشگ به چه شرطی می‌خواست خود را آزاد کند؟

۲ - سه پند گنجشگ چه بود؟

۳ - مرد از چه چیز پشیمان شد؟

۴- مرد برای بازگرداندن گنجشگ چه کفت؟

۵- آیا دهقان توانست مرغ را به قفس بازگرداند؟

تکلیف شب اول:

لذید، محال، همدم، منتظر، متأسف، جثه، سخن، پشیمان،

هرگز، پند.

در این جمله‌ها به جای نقطه‌ها یکی از کلمه‌های بالا را

بگذارید و از روی جمله‌ها بنویسید:

۱- گنجشگ... کوچکی دارد.

۲- سخن... را نباید باور کرد.

۳- حیوانات خانگی برای ما... خوبی هستند.

۴- از خوردن غذای... لذت می‌بریم.

۵- ... بزرگان را نباید فراموش کرد.

۶- ساعتها... شدم تا نوبت من رسید.

۷- برای اتفاقی که در گذشته افتاده است نباید... بود.

۸- این... محال را چگونه باور کرده؟

۹- شاگردانی که درس نمی‌خوانند عاقبت... می‌شوند.

۱۰- ... دوست بد انتخاب نکن.

تکلیف شب دوم:

۱- جواب پرسشهای درس را به دقیقت بنویسید.

۲- از روی این کلمه‌های همخانواده سه بار بنویسید:

متأسف، تأسف (غم خوردن) - انتظار، منتظر - لذید، لذت.

зорخانه

روزی آموزگار ورزش، شاگردان را برای دیدن ورزشهای باستانی به زورخانه برد. صف دانش آموزان در مقابل ساختمان یک طبقه‌ای ایستاد. آموزگار گفت: بچه‌ها به یاد دارید که به شما گفته‌ام که در نظر ورزشکار زورخانه احترام خاصی دارد. در اینجا ورزشکاران نه تنها ورزش می‌کنند، بلکه درس برادری و نیکی و درستی و فروتنی^{*} را نیز فرا می‌گیرند. ورزشکاری که به زورخانه می‌آید باید خداپرست و سحرخیز و نیکوکار باشد.

зорخانه در کوتاهی داشت و همه دیدند که آموزگار برای آنکه وارد شود خم شد، درست مثل اینکه تعظیم می‌کند. در همین موقع صدای زنگی بلند شد. بچه‌ها به طرف صدا برگشتند. مرد قوی هیکل و خوشبویی روی سکویی نشسته بود و با صدایی بلند به آنها گفت: «خوش آمدید صفاتی قدم.» این مرد مُرشِد یا مدیر زورخانه بود که همه ورزشکاران او را محترم می‌شمردند.

зорخانه محل بزرگ چهار گوشی بود که در میان آن گودال شش گوشه‌ای کنده بودند. سقف بالای این گودال بلندتر از دیگر قسمتها بود و پنجره‌ای داشت که از آن نور و هوا به درون می‌آمد. دور تا دور این گودال جایگاهی برای نشستن ترتیب داده بودند. در سمت راست گودال سکوی گرد بلندی بود که مرشد بر آن

نشسته بود و در مقابل او یک زنگ و یک پر قو به چوب بستی آویخته بودند.

بچه‌ها روی سکوی تماشاگران نشستند. چیزی نگذشت که ورزشکاران با شلوارهای چرمی پر نقش و نگار وارد شدند. همه قوی هیکل و زورمند بودند. اول خم شدند و در مقابل مرشد سر فرود آوردند یعنی مراسم احترام را به جای آوردن و پس از آن به ترتیب خاصّی مشغول ورزش شدند. مرشد هم ضرب می‌زد و شعرهایی از



شاهنامه با آهنگ مخصوصی می خواند.

در آن روز دانش آموزان ورزش‌های مختلف ایرانی را تماشا کردند و بیش از همه از چرخ زدن و شنا رفتن و کشتی گرفتن خوششان آمد.

کلمه‌های تازه :

آویخته بودند = آویزان کرده بودند.

فروتنی = تواضع، ضد تکبر

پرسش :

۱ - آموزگار دانش آموزان را برای چه به زورخانه برد؟

۲ - ساختمان زورخانه چگونه بود؟

۳ - در زورخانه ورزشکاران جزو رزش چه چیزهای دیگری می آموزند؟

۴ - داخل زورخانه چگونه بود؟

۵ - مرشد هنگام ورود بچه‌ها چه گفت؟

۶ - وقتی که ورزشکاران وارد گود شدند، قبل از شروع به ورزش چه کردند؟

به این نکته توجه گنید:

اگر از جمله «دانش آموزان در مقابل ساختمان یک طبقه‌ای ایستادند.»

کلمه «ایستادند» را برداریم جمله معنی خود را از دست می‌دهد.
پس کلمه «ایستادند» در این جمله لازم است و جزء اصلی آن
می‌باشد.

تکلیف شب اول :

از روی بند دوم و سوم این درس یک بار با خط خوش بنویسید و
به املای کلمه‌ها دقّت کنید.

تکلیف شب دوم :

از روی این جمله‌ها یک بار بنویسید و زیر جزء اصلی هر جمله خط
قرمز بکشید.

- ۱ - آموزگار شاگردان را به زورخانه برد.
- ۲ - ورزشکار باید فروتن و درستکار باشد.
- ۳ - مرشد به شاگردان خوشامد گفت.
- ۴ - در نظر ورزشکار زورخانه احترام خاصی دارد.
- ۵ - زورخانه در کوتاهی داشت.
- ۶ - بچه‌ها به طرف صدا برگشتند.
- ۷ - همه ورزشکاران مرشد را محترم می‌شمرند.
- ۸ - بچه‌ها روی سکوی تماشاگران نشستند.
- ۹ - همه ورزشکاران نیرومند هستند.
- ۱۰ - دانش آموزان ورزشهای مختلف ایرانی را تماشا کردند.

وزنه برداران

روزی گروهی از جوانان مسلمان سرگرم زور آزمایی بودند و نیروی خود را با برداشتن سنگ بزرگی می آزمودند*. هر کس آن را به قدر قوت خود بلند می کرد. حضرت محمد به ایشان رسید و پرسید: چه می کنید؟

– می خواهیم ببینیم که کدام یک از ما زورمندتر است.

– میل دارید که من بگوییم زورمندتر از همه کیست؟

– البته، چه بهتر از این! کمال سرافرازی ماست که پیغمبر خدا میان ما داوری^{*} کند.

این را گفتند و به دور حضرت رسول^{*} حلقه زدند. همه منتظر و نگران بودند که حضرت پیغمبر چه کسی را زورمندتر از همه خواهد دانست.

حضرت محمد فرمود: زورمندتر از همه کسی است که برای رسیدن به مقصد خویش حق دیگران را پایمال نکند^{*} و چون خشمگین بشود، از رفتار ناپسند و گفتار زشت بپرهیزد، و چون به قدرت و جاه رسید مغورو نگردد.

کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه :

پایمال نکند = از بین نبرد، زیر پا نگذارد

جاه = مقام، مرتبه

داوری کند = حُکم کند

رسول = پیغمبر

می آزمودند = آزمایش می کردند، امتحان می کردند.

نیرو = زور

پرسش :

۱ - جوانان نیروی خود را چگونه می آزمودند؟

۲ - حضرت محمد کیست؟

۳ - چرا جوانان می خواستند که حضرت رسول داور آنها باشد؟

۴ - به نظر حضرت رسول زورمنتر از همه کیست؟

به این نکته توجه کنید:

در جمله «حضرت محمد فرمود» کلمه «فرمود» جزء اصلی جمله است، یعنی بدون آن جمله معنی نخواهد داشت. جزء اصلی جمله را «فعل» می نامیم.

فعل جزء اصلی جمله است و انجام دادن کاری را نشان می دهد.

تکلیف شب اول :

با هر یک از این کلمه‌ها و ترکیبها جمله‌ای بسازید :
نوشته‌ام، افسوس خوردم، می‌برسم، خواهم خواند، آموخته‌ایم،
کوشید، گفتند، فرمودید، خورده است، بپرهیزد، خنید، بردنده،
می‌آزمودند، می‌خواهم.

تکلیف شب دوم :

این جمله‌ها را با فعل مناسبی تمام کنید و از روی آنها یک بار بنویسید :

- ۱ - من از نقاشی . . .
- ۲ - فردامدرسه . . .
- ۳ - تابستان ما به بیلاق . . .
- ۴ - جوانان زور آزمایی . . .
- ۵ - هر کسی سنگ را . . .
- ۶ - کدام یک از شما . . .
- ۷ - در زمستان هوا . . .
- ۸ - من لباسهایم را همیشه پاکیزه . . .
- ۹ - همه به دور حضرت رسول . . .
- ۱۰ - ما تکلیفهای خود را به دقت . . .

هر که بامش بیش، بر فشن بیشتر.

هنگام غروب که پدر سعید به منزل آمد، پرسش گفت: پدر-

جان امروز دکتر به دبستان ما آمد و آبله همه را کوبید. راستی،
یادت هست که هفتۀ پیش وقتی که پری را برای آبله کوبی پیش
دکتر بر دیم پول دادیم؟ پس چرا امروز دکتر از هیچ کس پول
نگرفت؟

- پسر جان، پزشکی که آبله پری را کوبید، مطّبِ خصوصی دارد
و از این راه زندگی می کند. اما پزشکی که به مدرسه شما آمد حقوق
می گیرد.

سعید با تعجب پرسید: چه کسی به دکترها حقوق می دهد؟

- سعید جان، تو هیچ وقت فکر کرده‌ای که مخارج^{*} بیمارستانها و
دبستانهای دولتی و آباد کردن کشور را که می پردازد؟

- نه! راستی چه کسی این پولها را می دهد؟

- پسرم، این پولها را یک نفر نمی دهد، بلکه همه افراد کشور به
دولت پول می دهند، و دولت این پولها را جمع می کند، با آن
مدرسه و بیمارستان می سازد، راه درست می کند، حقوق کارمندان
را می پردازد و بسیاری کارهای دیگر که برای عموم مفید است
انجام می دهد. پولی را که مردم به دولت می پردازنند «مالیات»
می گویند. اگر مردم مالیات ندهند، دولت برای ساختن راه و مدرسه

و بیمارستان پولی ندارد و نمی‌تواند به پزشکان و پرستاران و کارمندان دیگر حقوق بدهد.

– پدر جان همه مردم به یک اندازه مالیات می‌دهند؟

– نه، هر که در آمدش بیشتر است باید بیشتر مالیات بدهد. این مثل معروف را لابد شنیده‌ای که می‌گوید: «هر که با مش بیش، بر فرش بیشتر» به همین دلیل برای دریافت مالیات قانونی هست که همه افراد را به نسبت در آمدشان در مخارج کشور خود شریک می‌سازد.

کلمه‌های تازه:

عموم = همه مردم

مخارج = خرجها

پرسش:

۱ – سعید به پدرش چه خبری داد؟

۲ – سعید از پدرش چه پرسید؟

۳ – چرا پزشکی که به مدرسه‌ها می‌آید از شاگردان پول نمی‌گیرد؟

۴ – مالیات چیست؟

۵ – چه کسانی باید بیشتر مالیات بپردازند؟

تکلیف شب اول :

با هر یک از این کلمه‌های همخانواده یک جمله بسازید :
غروب، مغرب – حق، حقوق، مُستحق – عجب، تعجب،
متعجب.

تکلیف شب دوم :

از روی این جمله‌ها با دقّت بنویسید. در مقابل جمله‌ای که معنای آن صحیح است (ص) و در مقابل جمله‌ای که معنای آن غلط است (غ) بگذارید :

- ۱ - پزشکی که به مدرسه‌ها می‌آید، از دولت حقوق می‌گیرد.
- ۲ - همه پزشکان مطّب خصوصی دارند.
- ۳ - مخارج بیمارستانها و دبستانهای دولتی را دولت می‌پردازد.
- ۴ - مردم در مخارج کشور شریک هستند.
- ۵ - هر کس در آمدش بیشتر است باید بیشتر مالیات بپردازد.
- ۶ - همه مردم به طور مساوی مالیات می‌دهند.
- ۷ - اگر مردم به دولت مالیات ندهند ساختن جاده و مدرسه و بیمارستان مشکل خواهد بود.
- ۸ - ما هم وقتی که بزرگ‌شویم مالیات خواهیم داد.
- ۹ - برای گرفتن مالیات، دولت به قانون احتیاج ندارد.
- ۱۰ - هر کس مالیات خود را نپردازد به خودش و مردم خیانت کرده است.

ایران

که خاکش گرامیتر از نزد و سیم
 زمینش سراسر پُر از خرمی
 همه مرز آن خرم دلکش است
 که سبز است خرم چو باغ بهشت
 که هندوستانی خوش آب دهواست
 که خاکش به مانند ذلتک تر است
 مذاق دلکش کز خرد بهر نیست
 که سرتاسر شمشکبیز است خاک
 نبود است ملکی به خوبی چوری
 پُر از بزرگ بینی کران تا کران
 به باغ اندر وطن لاله و سبل است

خوش‌آمرز ایران عنبر نیم
 هواش مُوافق به هر آدمی
 گر از فارس گویی بهشتی خوش است
 به یک سوی اهواز میتو سر شت
 گر از نملک کرمان سرایم رواست
 خراسان رچین و ختن خوشر است
 صفا مان چن در جهان شهر نیست
 عروس جهان است ملک ارگ
 هم از عهد جمیل د کاووس کی
 گر آیی سوی رشت و مازندران
 همه بوستانش سراسر گل است

«شیخ احمد کرمانی»

کلمه ها و ترکیبهاي تازه :

آدمی	= انسان، بشر
به باغ	= در باغ
بهر	= بهره ، قسمت
بینی	= می بینی
تازه	= تازه
چنو	= چون او
ختن	= شهری است در آسیا که مشک آن معروف بوده است .
خرد	= عقل
خوشای	= چه خوش است ، چه خوب است .
دلکش	= آنچه دل را به خود می کشد ، خوش .
روا	= سزاوار ، پسندیده
سرایم	= شعر بگوییم
سیم	= نقره
صفاهان	= اصفهان
عنبر	= ماده‌ای خوشبوست
عنبر نسیم	= نسیمش بوی عنبر می دهد .
کاووس کی	= کیکاووس ، یکی از پادشاهان داستانی ایران
کران تا کران	= سرتاسر http://bookiha.ir/
کز	= که از

کَشَش	= کسی آن را
گَرَامِی	= عزیز
مَرْز	= سرزمین
مُشَك	= ماده‌ای خوشبو و سیاهرنگ
مَشَبِیْز	= در اینجا یعنی بوی مشک می‌پراکند.
مَلَک	= سرزمین، آب و خاک
مَوَافِق	= سازگار
مِينُو	= بهشت
مِينُو سَرَشت	= چیزی که طبیعت بهشتی دارد.
نَبُودَسْت	= نبوده است

پرسش :

- ۱- شاعر ، فارس را به کجا تشبیه کرده است؟
- ۲- کدام یک از شهرهای دیگر را شاعر شبیه بهشت دانسته است؟
- ۳- کدام شهر است که به نظر شاعر در دنیا نظیرش نیست؟
- ۴- «عروس جهان» در این شعر چه شهری است؟
- ۵- شاعر کجا را پر از سبزه و گل و گیاه دانسته است؟

تکلیف شب اول :

درس را به دقّت و با صدای بلند بخوانید.

جواب این سؤالها را بنویسید:

- ۱- کدام شعر مربوط به فارس است؟

- ۲ - اهواز به نظر شاعر چطور است؟
- ۳ - درباره اصفهان شاعر چه گفته است؟
- ۴ - کدام شعرها مربوط به رشت و مازندران است؟
- ۵ - چه چیز شهر ختن معروف بوده است؟
- ۶ - کاووس کی که بوده است؟

تکلیف شب دوم :

از روی درس یک بار با خط خوش بنویسید و شعر را حفظ کنید.

افسانه افریقایی

گرمای سختی بود و خورشید سوزان هر روز بر زمین می‌تابید. رودها بی‌آب شد و دریاچه‌ها تهی ماند، مزرعه‌ها خشک گردید و خشکسالی پدید آمد. گرسنگی مردم را از پا در آورد^{*} بود. همه نزد پیران قوم رفتند و از آنان خواستند تا تدبیری^{*} بینداشند. در آن میان جادوگر پیری گفت: دریاچه‌ها پر آب خواهد شد و باران زمین را زنده خواهد کرد به شرط آنکه شما دختر زیبایی را قربان کنید.

همه نزد پدر زیباترین دختر دهکده رفتند و گفتند: نجات مردم در دست توست. اگر حاضر بشوی که دختر خود را فدا کنی همه از مرگ رهایی می‌یابند. پدر فرزند خود را به کنار دریاچه برد. دخترک پرسید: پدر، آیا راست است که تو پذیرفته‌ای که مرا برای نجات مردم قربان کنند؟

پدر گفت: آری راست است و آثار^{*} غم بر چهره‌اش نمایان شد.

دختر گفت: پس ای باران ببار تا مردم نجات بیابند!

آب دریاچه بالا آمد و به زانوی دخترک رسید.

— مادر، آیا راست است که تو پذیرفته‌ای که برای نجات مردم مرا قربان کنند؟

— آری، راست است. مادر دست بر چشم نهاد تا کسی اشکش

رانبیند.

— پس ای باران ببار و مردم را نجات
بده!

آب تاسینه دخترک بالا آمد.

— برادر جان، آیا راست است که تو
پذیرفته‌ای که برای نجات مردم مرا
قربان کنند؟

برادرش با چشمانی اشکبار گفت:
آری، راست است!

— پس ای عزیزان من، خدا حافظ!
من در این دریاچه می‌میرم تا



باران بیاردو دیگران نمیرند!

در این هنگام آب از سر دخترک گذشت. در آسمان برق
جهید و صدای رعد برخاست و باران تندي زمین را سیراب کرد.
فرداي آن روز جوانی به ده آمد که نامزد دخترک زیبا بود.
جوان به کنار دریاچه رفت و از شدت خشم برآب دریاچه که
نامزدش را فرو برد ^{*}ه بود تازیانه زد.

ناگهان از دور صدایی به گوشش رسید: دوست من اگر تو هم
در اینجا بودی، آیا نمی‌پذیرفتی که مرا برای نجات مردم قربان
کنند؟

جوان با اندوه فراوان گفت: من نیز می‌پذیرفتم.
در این هنگام آب دریاچه به یک سورفت و دخترک زیباتر و
شادمانتر از پیش نمایان شد و خرامان پیش آمد و همراه نامزد خود به
سوی شهر روان گشت.

کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه:

آثار = اثرها، نشانه‌ها

از پا در آورده بود = عاجز و ناتوان کرده بود.

اندوه = غم، غصه

تازیانه = شلاق

تدبیری بیندیشند = فکر چاره‌ای بکنند.

پرسش :

- ۱ - خشکسالی از چه پدیده‌ی آید؟
- ۲ - چرا جان مردم به خطر افتاده بود؟
- ۳ - جادوگر پیر شرط آمدن باران را چه می‌دانست؟
- ۴ - چرا پدر و مادر حاضر شدند که دختر خود را قربان کنند؟
- ۵ - از کجا معلوم است که پدر و مادر و برادر از قربان کردن دختر غمگین بودند؟
- ۶ - چرا دختر کخود را فدا کرد؟
- ۷ - این داستان از چه مردمی است؟

تکلیف شب اول :

از روی این کلمه‌های همخانواده سه بار بنویسید:
تابیدن، تابش، تابناک – زراعت، زارع، مزرعه – غم،
غمگین، غمناک – پذیرفتن، پذیرش، پذیرایی.
جواب پرسش‌های درس را بنویسید.

تکلیف شب دوم :

از روی بندهای دوم و سوم این درس یک بار به دقت بنویسید.
زیر فعلها را خط بکشید و آنها را جداگانه بنویسید.

نامه‌ای از آبادان(۱)

روزی مهین به دبستان آمد و به دوست خود منیژه گفت که پدرش از طرف اداره مأمور آبادان شده است. مهین و منیژه قرار گذاشتند که با هم مکاتبه کنند و به قول خود نیز وفا کردند. منیژه در نامه‌های خود از احوال دوستان تهرانی و اخبار دبستان می‌نوشت و نامه‌های مهین بیشتر درباره سفر او بود و چیزهای تازه‌ای که می‌دید. شاید دو نامه اول مهین برای شما هم قابل توجه باشد.

آبادان ۱۰ آذر ۱۳....

منیژه عزیزم

چند روزی است که توانمیده ام و دلم برایت تنگ شده است. حال تو و دوستان تهرانی چلور است و چه می‌کنید؟ یادت باشد که قول داده‌ای که خبر نامی تازه را برایم نمی‌سی. ما صبح روز سه شنبه با قطار از تهران حرکت کردیم. اولین بار بود که من سوارترن می‌شدم و هرچه در داخل و خارج آن می‌دیدم برایم تازگی داشت. مدتها کنار پنجه ایستاده بودم بیردن را تماشا می‌کردم. هرچه از شخص دوستیم، بر سرعت قطار افزوده می‌شد. تیرانی تکرافت و درختها به سرعت از جلو چشم می‌گذشتند. مثل این بود که از مامی ترسیدند و می‌گزینند. پس از چند ساعت به قم رسیدیم. از دور گشید طلایی حضرت مخصوصه در نور آفتاب می‌دخشد. در ایستگاه مسافران برای خریدن سوانح قم دنان و ماست پیاده می‌شدند ولی متاسفانه فرصت نبود که برای

زیارت به شهر بودند.

بین قم و اراک وقت مسافران به ناما رخوردند و استراحت گذشت. کم کم رفت و آمد در راه روایی قطار مشیتر شد، عده‌ای چهار نهای خود را به دست گرفته بودند. معلوم بود که قطار به اراک ترددیک می‌شود. پدرم از سروصدابیدار شد و گفت: «به! چه زود به اراک رسیدیم» و قصی که من بچه بودم از تهران تا اراک را در چندین روز طی می‌کردیم ولی حالا، چقدر فرق کرده است، صحیح را و اتفاقاً دیم و بنویز غروب نشده به اراک رسیده ایم.

بعد از اراک قطار کم به کوهها نزدیک می‌شد و تمام شب از داخل تونلهای بزرگ و کوچک می‌گذشت. می‌گویند که این قسمت راه بسیار زیباست و دره‌ای بسیار خرم دارد. صحیح که بیدار شدیم، دیگر اثری از کوهها بود و در دشت خوزستان پیش می‌رفتیم. چیزی گذشت که به اهواز، مرکز خوزستان، رسیدیم. از آنجا هم گذردیم و کمی بعد قطار وارد آیینه‌گاه خرم شد. در آینه‌گاه پدرم مائیشی کرایه کرد تا مارا به آبادان برساند. از رویی پل بزرگ رودخانه کارون گذشتیم و نخلستانهای خرم‌شهر را پیش سرگذشتیم. ناگهان از دورستونهای بلندی پیدا شد، پدرم گفت:

اینها لوله‌های پالایشگاه است، چقدر از دورش بیهوده‌ای غمیم تخت جمشید است.

خوب فیشره جان مثل اینکه زیاد نوشتم، با تو خدا حافظی می‌کنم و مفترض نمایم ات هستم.

دوسی تو-مین

کلمه های تازه :

پالایشگاه = تصفیه خانه، جایی که نفت خام را صاف می کنند

عظیم = بزرگ

مأمور = کسی که به دنبال کاری فرستاده می شود.

مکاتبه = به هم نامه نوشتن

پرسش :

- ۱ - پدر منیزه به کدام شهر مأمور شده بود؟
- ۲ - مهین و منیزه در کدام شهر با هم به یک مدرسه می رفتند؟
- ۳ - آیا مهین تا به حال با ترن مسافرت کرده بود؟ از کجا دانستید؟
- ۴ - قبر حضرت معصومه در کدام شهر است؟
- ۵ - چه چیز شهر قم معروف است؟
- ۶ - اراک از تهران دورتر است یا قم؟
- ۷ - بعد از چه شهری قطار وارد قسمت کوهستانی شد؟
- ۸ - چه شهری مرکز خوزستان است؟
- ۹ - چرا منظرة پالایشگاه را با منظرة تخت جمشید مقایسه می کنند؟

تکلیف شب اول :

از روی قسمتی که قطار از اراک گذشت تا آخر درس یک بار با توجه به املای کلمه ها بنویسید.

تکلیف شب دوم :

این جمله‌های در هم ریخته را مرتب بکنید و از روی آنها یک بار بنویسید و زیر فعلها را خط بکشید:

۱ - مأمور پدر شد منیژه

۲ - خود منیژه در دوستان نامه‌هایش از گفتگو می‌کرد تهرانی

۳ - بار مهین بود که اولین مسافرت با می‌کرد قطار

۴ - می‌درخشد از گنبد دور طلایی

از روی این کلمه‌های همخانواده پنج بار بنویسید:

امر، مأمور، مأموریت - صاف، تصفیه.

نامه دوم مهین را با دقّت بخوانید تا بتوانید در کلاس به پرسشهای

درس جواب بدهید.

نامه‌ای از آبادان (۲)

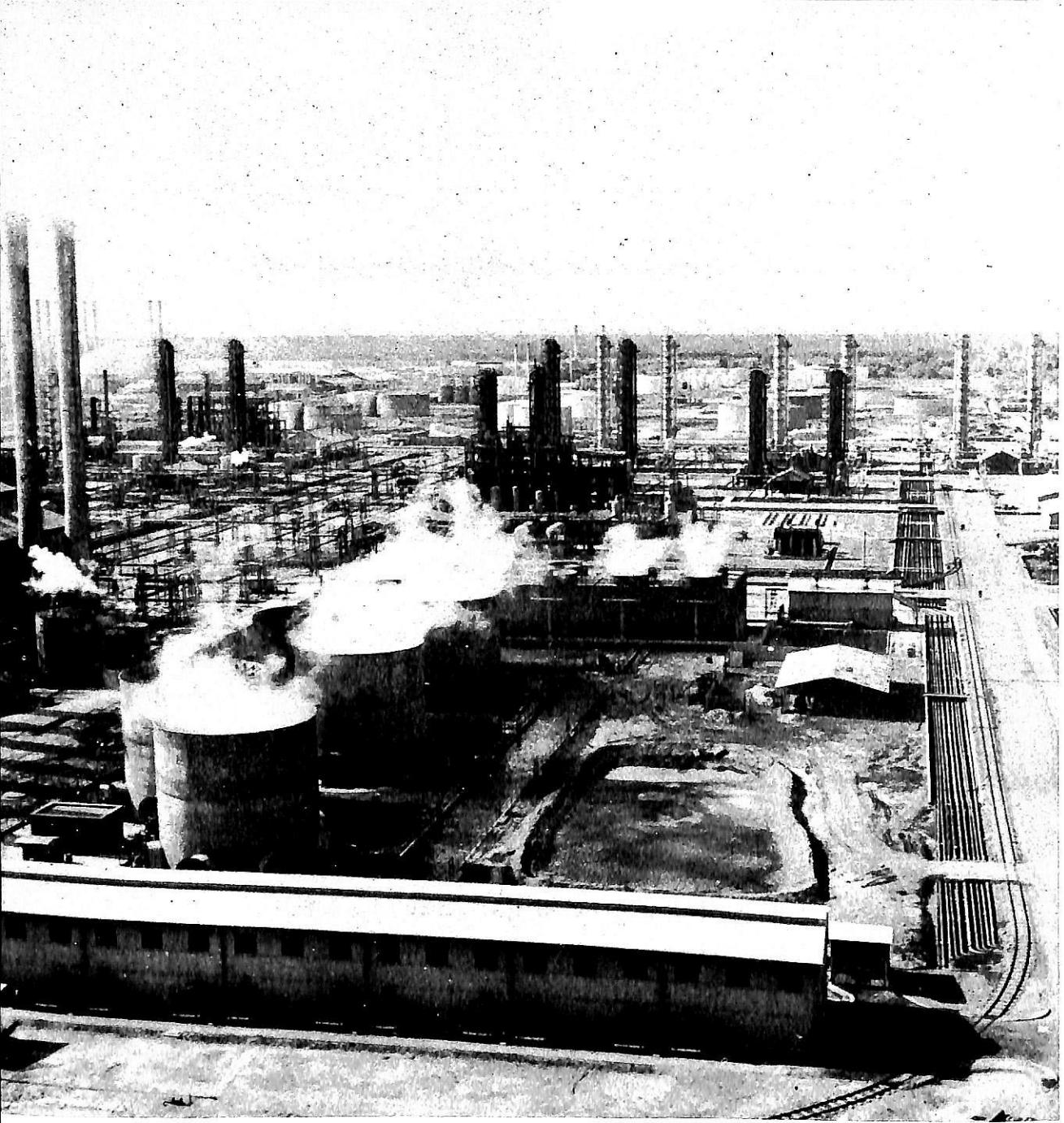
آبادان ۱۵ دی ۱۳....

میرزا غزیرم، چند روز پیش نامه‌ات رسید از مردۀ سلامت تو و دستان بسیار خوشحال شدم.
پقدربدم می‌خواست که با شما بودم و مثل گذشته در کارها و بازیهای شما شرکت داشتم.
من هم اینجا به مدرسه‌می روم و کم کم دوستانی پیدا کرده‌ام و دیگر مثل روزنامی آول تهنا غیره
نمی‌شم.

روزنامی تحلیل به من خیلی خوش می‌گذرد، زیرا که بیشتر وقت‌ها با پردازش برای تماشای محله‌های مختلف آبادان و خرمشهری رویم. میرزا جان برخلاف تهران که اصلًا رو و خانه ندارد، آبادان بجزیره است و دور تا دور آن را خلیج فارس و شبه‌العراب و رو و نمای کارون و بخشش کر قله است. همان‌طور که در آن فراوانی آب شهر آبادان بسیار بسیار خرم است. پالایشگاه و لوله‌های نفت هم آن را به صورت شهر صنعتی بزرگی درآورده است. برای همین هم هست که به آبادان «شهرفت» می‌گویند. جمعه‌پیش جای تو خالی برای کردش به خرمشهر فقیم، این شهر یعنی در کنار رو و دکارون و شله‌العرب واقع شده است. نمی‌دانی چه کشتیهای بزرگی در بندرگاه این شهر لانگر انداخته بودند! روی کارون هم همیشه قایقهایی کوچک و بزرگ در حرکت است. مردم خرمشهر معمولاً سوار قایقهایی بلند و باریکی می‌شوند که به آن بلکه می‌گویند بشنیده ام که تا چند سال پیش فقط با قایق می‌شد از این طرف



دور تا دور آبادان و خرمشهر پر از نخلستان است .



پالایشگاه آبادان

کارون به طرف دیگر آن رفت، ولی حالاً پل بزرگ ساخته‌اند که با این از روی آن می‌توان گذشت.
دور تا دور آبادان و خوش شهر را نخستان است. نمی‌دانی که در کنار رو و خانه و در میان این
نخستانها، غروب خورشید چدر زیباست! کاش می‌توانستی که تعطیلات عید به آبادان بایی
و همه‌این چیزها را از نزدیک ببینی.

حالاً دیگر با اجازه تو نامه ام را تمام می‌کنم. از قول من به همه دوستان سلام برسان.

دوست تو - مهین کلمه‌های تازه:

غريب = نا آشنا، دور از وطن

پرسش:

- ۱ - چرا روزهای تعطیل به مهین خوش می‌گذشت؟
- ۲ - دور تا دور آبادان را چه چیز فرا گرفته است؟
- ۳ - چرا آبادان سبز و خرم است؟
- ۴ - چرا آبادان را «شهر نفت» می‌گویند؟
- ۵ - کشتیهای بزرگ در کجالنگر اندخته بودند؟
- ۶ - مهین دلش می‌خواست که منیزه در تعطیلات عید چه بکند؟

تکلیف شب اول:

برای یکی از دوستان یا خویشانتان که در شهر دیگری زندگی می‌کند نامه‌ای بنویسید و در آن از شهر خود صحبت کنید.

تکلیف شب دوم :

از روی این جمله‌ها یک بار بنویسید و زیر کلمه‌ای که فعل به آن بر می‌گردد خط قرمز بکشید.

مثال : ما روز سه شنبه حرکت کردیم.

۱ - من به مدرسه می‌روم .

۲ - نامه تو چند روز پیش رسید .

۳ مهین و منیزه با هم مکاتبه کردند .

۴ - در ایستگاه مسافران از ترن پایین آمدند .

۵ - بر روی کارون همیشه قایقهای کوچک و بزرگ حرکت می‌کنند .

۶ - مردم خرمشهر معمولاً بلم سوار می‌شوند .

۷ - مهین به منیزه نامه نوشت .

۸ - رود کارون از کنار خرم شهر می‌گذرد .

۹ - کشتیها در بندر لنگر انداخته اند .

۱۰ - من نامه‌ام را تمام می‌کنم .

بانوی فانوس به دست

در حدود صد سال پیش در یک خانواده بسیار ثروتمند انگلیسی به نام «نایتینگل»، دختری به دنیا آمد که او را فلورانس نامیدند.

در آن زمان رسم نبود که دختران درس بخوانند و بیشتر مردم، به خصوص اشراف، آموختن علم را فقط برای پسران لازم می‌دانستند؛ ولی فلورانس میل نداشت که مانند دختران اشراف پرورش یابد. از این رو با کمک پدر به تحصیل علم پرداخت. هنگامی که کودک بود، روزی به پزشکی کمک کرد تا پای شکسته سگی را زخم بندی کند. از آن وقت به کار پرستاری علاقه‌مند گشت و چون بزرگ شد خواست که به آموختن این فن بپردازد.

در آن زمان بیشتر زنان پرستار بیسواند بودند. خانواده نایتینگل از اینکه دخترشان به آموختن فن پرستاری مایل شده بود سخت ناراضی بودند ولی فلورانس با وجود مخالفت خانواده خود از این تصمیم باز نگشت و در این راه از هیچ کوششی دریغ نکرد و پیوسته در پرستاری با رویی گشاده نا مطبوعترین کارها را انجام می‌داد. فلورانس سالها در بیمارستانهای لندن خدمت کرد تا آنکه میان انگلیس و روس جنگی شروع شد و به این دختر فداکار خبر رسید که بسیاری از سربازان زخمی شده‌اند و به کمک پرستارانی مانند

او نیازمندند.

فلورانس با سی و هشت نفر از زنان پرستار به میدان جنگ شتافت. در آنجا به حال زخمیان جنگ رسیدگی می‌کرد و به نظافت بیمارستانها می‌پرداخت و حتی شبهای فانوس به دست به بالین بیماران می‌آمد و آنان را دلداری می‌داد. به این ترتیب فلورانس و همکارانش عده‌بسیاری را از مرگ نجات دادند. سربازان و بیماران به این زنان فداکار با نظر احترام نگاه می‌کردند و بیش از همه فلورانس را محترم می‌داشتند و او را «بانوی فانوس به دست» می‌نامیدند.

در این هنگام فلورانس به بیماری سختی دچار شد و ناچار به انگلستان بازگشت. وی بر اثر بیماری چنان ناتوان شده بود که دیگر نتوانست به کارپرستاری ادامه بدهد، اما باز هم بیکار ننشست و در فن پرستاری کتابی نوشت. در این هنگام مدرسه پرستاری «فلورانس نایتینگل» به نام او تأسیس شد و فلورانس اغلب به امور این مدرسه رسیدگی می‌کرد.

این زن فداکار در هشتاد و هفت سالگی به دریافت بزرگترین نشان خدمت نایل شد. این نشان تا آن زمان به هیچ زنی داده نشده بود. فلورانس نایتینگل در نود سالگی جهان را بدرود گفت ولی نامش جاویدان^{*} ماند.

کلمه ها و ترکیبهاي تازه :

اشراف = بزرگان

جاويدان = هميشگى

دریغ نکرد = کوتاهی نکرد، مضايقه نکرد

نامطبوع = ناخوشایند

پرسش :

- ۱ - فلورانس نایتینگل در کجا بدنیا به دنیا آمده است؟
- ۲ - فلورانس نایتینگل از چه خانواده‌ای بود؟
- ۳ - چه شد که فلورانس به کار پرستاری علاقه‌مند گشت؟
- ۴ - چرا خانواده نایتینگل از اینکه دخترشان پرستار شود ناراضی بودند؟
- ۵ - فلورانس در کار پرستاری نامطبوعترین کارها را چگونه انجام می‌داد؟
- ۶ - فلورانس برای چه به میدان جنگ رفت؟
- ۷ - چرا فلورانس را «بانوی فانوس به دست» می‌نامیدند؟
- ۸ - چرا بزرگترین نشان خدمت را به فلورانس نایتینگل دادند؟

تکلیف شب آول :

- ۱ - با هر یک از این کلمه‌های همخانواده یک جمله بسازید:
ثروث، ثروتمند - حاصل (نتیجه)، تحصیل، محصل -

علاقه، علاقه‌مند، متعلق – تصمیم، مصمم.

- ۲ – از روی هر یک از این کلمه‌ها سه بار بنویسید و به املای آنها توجّه کنید:
- دریغ، نامطبوع، اشراف، نظافت، محترم، تأسیس، اغلب.

تکلیف شب دوم :

- هر یک از این جمله‌ها را یک بار بنویسید و در هر جمله انجام دهنده کار را تعیین کنید و زیر آن خط قرمز بکشید:
- مثال: فلورانس در یک خانواده ثروتمند به دنیا آمد.
- ۱ – اشراف علم را فقط برای پسران لازم می‌دانستند.
- ۲ – فقط پسران تحصیل علم می‌کردند.
- ۳ – سربازان و بیماران فلورانس نایتینگل را محترم می‌شمردند.
- ۴ – فلورانس در پرستاری از بیماران نامطبوع‌ترین کارها را انجام می‌داد.
- ۵ – پرستاران به نظافت بیماران پرداختند.
- ۶ – این زن فداکار نشان افخار دریافت کرد.
- ۷ – فلورانس نایتینگل در نود سالگی در گذشت.
- از روی سه بند آخر درس یک بار با دقّت و خط خوش بنویسید.

موزه

قرار بود که شاگردان کلاس چهارم به موزه ایران باستان بروند
تا یادگارهای دوران گذشته ایران را از نزدیک ببینند. روز قبل
آموزگار بر روی تخته سیاه چنین نوشت:

بازدید از موزه ایران باستان

ساعت حرکت: ۹ صبح

نشان: خیابان موزه - موزه ایران باستان

وسایل کار: دفترچه پایه داشت و مداد

شاگردان نیز این مطالب را در دفتر خود یادداشت کردند.
سپس آموزگار دانش آموزان را به سه دسته تقسیم کرد: قرار شد
که دسته اول پس از دیدن موزه درباره سلاحهای جنگی ایرانیان
قبل از اسلام گزارشی تهیه کند و دسته دوم درباره لباس و وسایل
زندگی مردم آن دوره گزارشی بنویسد. موضوع گزارش گروه
سوم وصف موزه بود.

پس از آنکه معلوم شد که هر یک از شاگردان جزو چه گروهی

هستند، آموزگار گفت: بچه‌ها برای اینکه گزارش شما دقیق و مفید باشد باید چند چیز را در نظر داشته باشید:

اولاً، باید افراد هر گروه چیزهای جالب توجهی را که در موزه می‌بینند یا مطالبی را که از راهنمای شنوند یادداشت کنند.
ثانیاً، برای روش شدن نکته‌هایی که در گزارش نوشته می‌شود بهتر است که نوشته با نقاشی یا عکس همراه باشد.

ثالثاً، همه اعضای گروه یادداشت‌های خود را باید به منشی گروه بدهند تا او آنها را مرتب و منظم کند و از همه آنها گزارش کاملی تهییه کند. وقتی که گزارش آماده شد منشی آن را برای افراد گروه می‌خواند تا همه درباره آن اظهار نظر بکنند و مطمئن بشوند که نکته‌ای از قلم نیفتاده و استباھی روی نداده است. پس از آن باید گزارش را با خط خوش بنویسید و به من بدهید. خواهش می‌کنم که هنگام نوشن گزارش این نکته‌ها را رعایت بکنید:

۱ - بالای صفحه سمت راست ورقه بنویسید:

موضوع گزارش:

تاریخ:

۲ - در نوشن گزارش باید توجه داشته باشید که هر موضوعی به دقیق و بدون مطالب اضافی نوشته شود.

۳ - گزارش شما باید از روی نقشه منظمی تهییه شود، به این ترتیب

که اول هدف کار را بنویسید، سپس موضوع را شرح دهید، و در آخر نتیجه را بیان کنید.

کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه :

اظهار نظر بگند = عقیده خود را بیان بگند.

افراد	= اشخاص
ثانیاً	= در مرتبه دوم
ثالثاً	= در مرتبه سوم
سلاح	= ابزار و آلات جنگ
مطلوبها	= مطلبها
مطمئن شوند	= خاطر جمع شوند
وصف	= بیان حالت و صفت چیزی

پرسش :

۱ – قرار بود که شاگردان کلاس چهارم برای گردش علمی به کجا

بروند؟

۲ – آموزگار بر تخته سیاه چه نوشت؟

۳ – برای چه آموزگار شاگردان را به سه دسته تقسیم کرد؟

۴ – شاگردان برای تهییه گزارش چند چیز را باید در نظر داشته

باشند؟

۵- برای نوشتن گزارش چند نکته را بناشد که رعایت بکنند؟

به این نکته توجه کنید:

در جمله «شاگردان به گردش علمی رفتند،» فعل «رفتند» به کلمه «شاگردان» بر می‌گردد و شاگردان هستند که کار رفتن به گردش علمی را انجام داده‌اند. پس کلمه «شاگردان» در این جمله «فاعل» است.

فاعل کسی یا چیزی است که انجام دادن کاری را به آن نسبت می‌دهند.

تکلیف شب اول :

- جواب این سوالها را از روی درس به دقت بنویسید :

۱ - کار هر یک از دسته‌ها چه بود؟

۲ - قرار شد همه اعضای یک گروه یادداشت‌های خود را به چه کسی بدهند؟

۳ - وظیفه منشی گروه در تهیه گزارش چه بود؟

۴ - سه نکته‌ای که باید در نوشتن گزارش به خاطر داشت کدام است؟

- از روی هر یک از این کلمه‌ها سه بار بنویسید : وصف، سلاح، اوّلاً، ثانیاً، ثالثاً، مطمئن، رعایت، مطالب، منظم .

تکلیف شب دوم :

– معلوم کنید که هر یک از این کلمه‌ها از چه جزء‌هایی ترکیب شده

است :

مثال : کارگر = کار + گر

یادداشت ، راهنمای خوشبخت ، فداکار ، ثروتمند ، علاقه‌مند .

فراموشکار ، شکارچی ، همکار ، کارمند ، هنرپیشه ، هنرمند .

– در این جمله‌ها به جای نقطه‌ها فاعل مناسب بگذارید ، سپس از

روی جمله‌ها یک بار بنویسید :

۱ – ... به موزه رفتند .

۲ – ... گزارشها را مرتب کرد .

۳ – فردا ... به سفر می‌رود .

۴ – ... از شاخه‌های درخت پریدند .

۵ – ... در حیاط دبستان بازی می‌کنند .

۶ – ظهرها ... در مدرسه ناهار می‌خورد .

۷ – امروز صبح ... با اتوبوس به مدرسه آمدیم .

۸ – آیا ... این کتاب را خوانده‌اید؟

۹ – ... صبح زود به دبستان می‌آییم .

۱۰ – ... تکالیف شب خود را مرتب انجام می‌دهد .

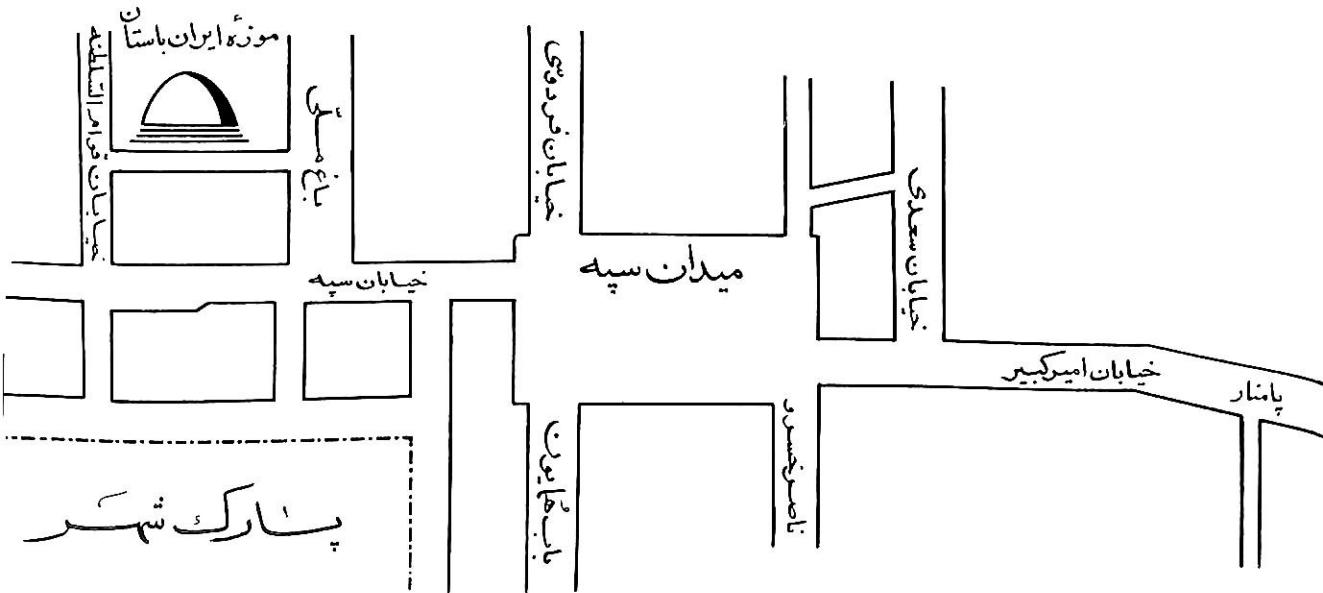
موضوع گزارش : موزه ایران باستان

تاریخ ۱۳۴۱ دی :

منشی گروه : پرویز شیرازی

هدف : امسال درس تاریخ ما مربوط به دوره بعد از اسلام است و برای آنکه درسهای تاریخ سال گذشته را به یاد بیاوریم و به خوبی به زندگی مردم ایران باستان آشنا بشویم روز یازده آذر همراه آقای آموزگار به موزه ایران باستان رفتیم.

محل موزه : موزه ایران باستان در مرکز شهر تهران قرار دارد و از دبستان ما چندان دور نیست . راهی که اتوبوس تا موزه طی کرده در این نقشه دیده می شود .



تاریخچه : ساختمان دو طبقه موزه ایران باستان در سال ۱۳۱۶ به پایان رسیده است. در طبقه اوّل اشیائی^{*} از دوره ما قبل تاریخ و آثاری از ایران پیش از اسلام به نمایش گذاشته شده است. در طبقه دوم آثار ایران بعد از اسلام جای دارد.

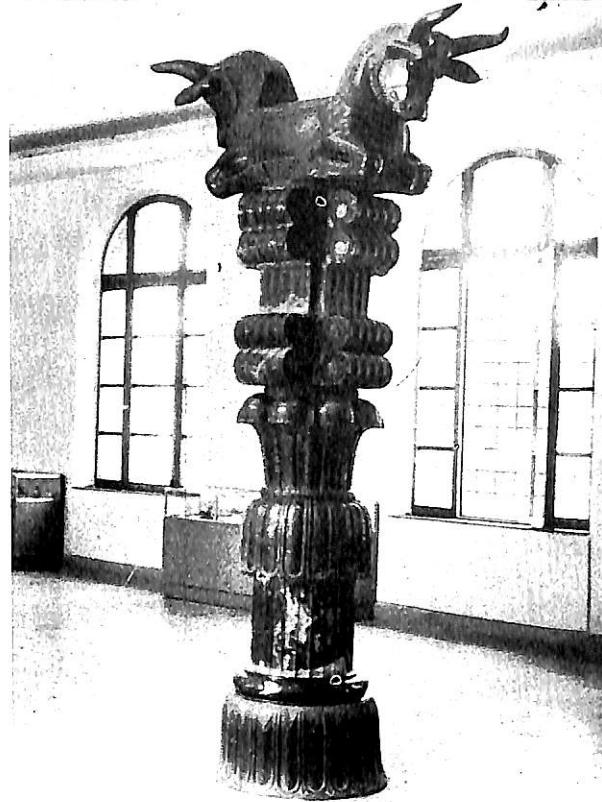
بازدید : برنامه ما فقط بازدید از طبقه اوّل بود. از سمت راست شروع کردیم. در جعبه‌های شیشه‌ای بزرگ گُرزاها و تَبرهای سنگی و کاسه‌های گلی و وسایل دیگر زندگی مردمی بود که در غارها زندگی می‌کردند. در زیر هر چیز نوشته شده بود که در کجا به دست آمده و یادگار چند هزار سال پیش است.

بعد به دوره تاریخی رسیدیم. راهنمای موزه گفت که در این قسمت سه مرحله^{*} از تاریخ ایران نمایش داده شده است: هخامنشیان، اشکانیان، ساسانیان.

در قسمت مربوط به هخامنشیان نمونه‌هایی از ظرفها و مجسمه‌های آن دوره را دیدیم. در جعبه‌های شیشه‌ای دستبندها و گردنبندها و گوشواره‌های طلایی عصر هخامنشی قرار داشت. همچنین بعضی از سرستونهای



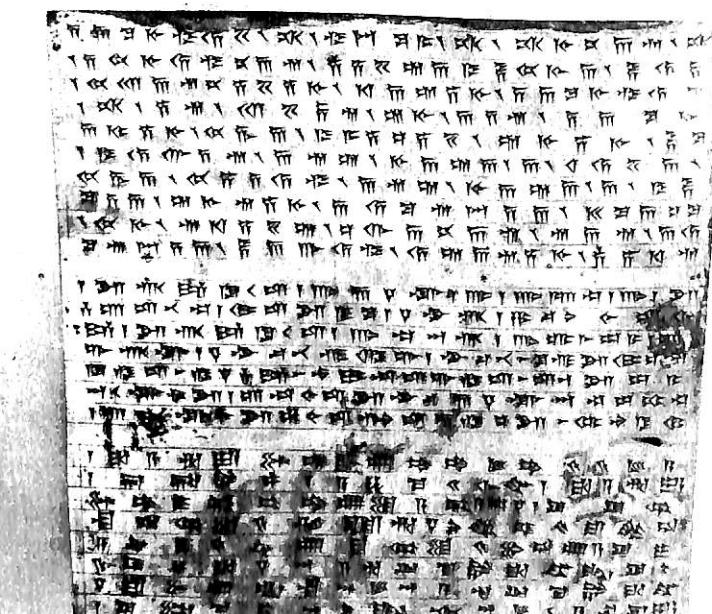
شیر سنگی از دوره هخامنشی



سرستون سنگی زیبا از دوره هخامنشی

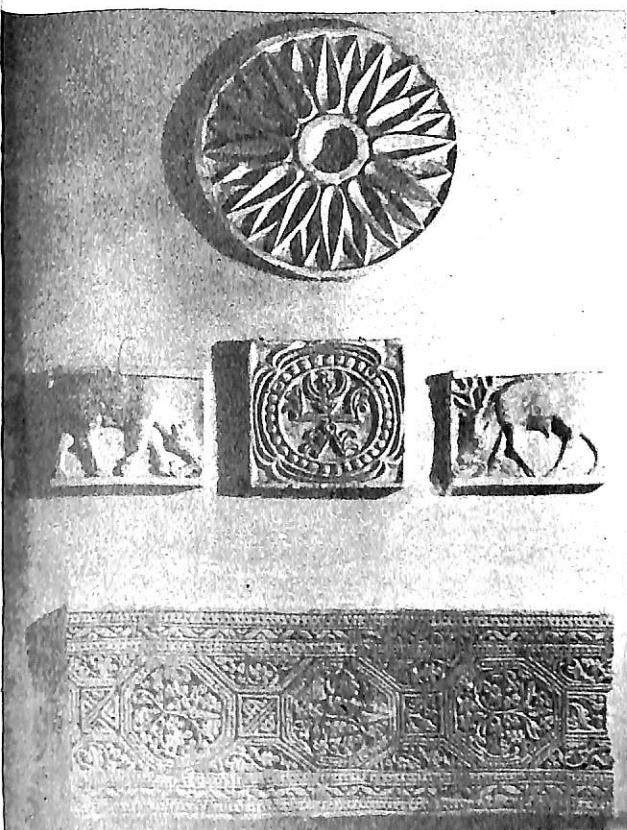
خط میخی بر روی لوحة

طلا از دوره هخامنشی





جام سفالين
از دوره اشکاني



نمونه گچ بری های دوره ساسانی



مجسمه مفرغى مرد اشکاني



سنگی عظیم و زیبا و نمونه‌ای از پلکانهای کاخ شاهنشاهی هخامنشی را از تخت جمشید آورده و در آنجا گذارده بودند. اوّلین بار بود که خط میخی را دیدیم. خط میخی، خط ایرانیان دوره هخامنشی بوده است که بر روی سنگها و لوحه‌های طلا و نقره کنده شده است. در قسمت مربوط به دوره اشکانیان یک مجسمه و سایر چیزهایی که از مفرغ^{*} ساخته شده است دیده می‌شود. مجسمه مفرغی مرد اشکانی به خوبی لباس مردان آن دوره را نشان می‌دهد. این مجسمه را در خاک بختیاری به دست آورده‌اند.

در قسمت سوم وسایل زندگی و جامهای نقره‌ای دوره ساسانی دیده می‌شود. بر دیوار این قسمت نمونه‌ای از گچ بریهای زمان ساسانیان را می‌توان دید. راهنما می‌گفت که بیشتر این اشیاء در دامنه‌های شمالی البرز (در شمال ایران) به دست آمده است.

باز دید ما در این قسمت پایان یافت. امیدواریم که در آخر سال برای دیدن آثار دوره اسلامی به طبقه دوم موزه نیز برویم. این باز دید برای ما بسیار مفید بود، زیرا تمام چیزهایی را که پارسال در تاریخ خوانده بودیم

امثال تو انسیم ببینیم و درست مثل این بود که تاریخ سال گذشته را دوره کرده باشیم.

کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه :

اشیاء = چیزها

طی کرد = پیمود

عصر = زمان

ما قبل تاریخ = یه دوره‌ای می‌گویند که هنوز هیچ خطی اخترا عن شده بود.

مرحله = دوره

مفرغ = نوعی فلز است.

پرسش :

۱ - هدف رفتن به موزه ایران باستان چه بود؟

۲ - موزه ایران باستان در کدام شهر ایران است؟

۳ - به نقشه درس نگاه کنید. شاگردان از کدام میدان معروف تهران گذشتند تا به موزه رسیدند؟

۴ - ساختمان موزه چند طبقه است؟

۵ - چرا دانش آموزان این بار فقط از طبقه اول دیدن کردند؟

تکلیف شب اول :

با دقّت درس را بخوانید و جواب این سؤالها را بنویسید:

۱ - در سه قسمت موزه آثار چه دوره‌هایی از تاریخ ایران نشان داده شده است؟

۲ - در بازدید از موزه از کدام طرف باید شروع کرد؟

۳ - در این موزه دوره تاریخ ایران قبل از اسلام را به چه مرحله‌هایی تقسیم کرده‌اند؟

۴ - ایرانیان زمان هخامنشی با چه خطی چیز می‌نوشتند؟

۵ - سرستونها و پلکانهای دوره هخامنشی را از کجا به موزه آورده‌اند

۶ - اشیاء مربوط به دوره اشکانی را از کجا به دست آورده‌اند؟

۷ - خاک بختیاری در دامنه چه کوهی است و در کدام قسمت ایران قرار دارد؟

۸ - اشیاء مربوط به دوره ساسانی را از کجا به دست آورده‌اند؟

تکلیف شب دوم :

گزارشی از یکی از گردش‌های علمی خود تهیّه کنید.

سعدی

شیخ سعدی از شاعران و نویسندگان بزرگ ایران است که در قرن هفتم هجری می‌زیسته است. سعدی در شیراز متولد شد، ابتدا در همان شهر به تحصیل علم پرداخت، سپس برای کسب دانش به بغداد رفت. سعدی در حدود سی تا چهل سال به سیاحت^{*} پرداخت، و می‌گویند که به شهرهای بسیار مانند مگه و دمشق و بغداد مسافرت کرد و با اشخاص مختلف آشنا شد و چیزهای فراوان دید. سرانجام از سفر سیر شد و به شیراز بازگشت.

سعدی در حدود پنجاه سالگی کتاب «گلستان» را نوشت. گلستان کتابی است به نشر^{*} آمیخته به نظم. این کتاب دارای هشت باب^{*} است و هر باب شامل حکایتها و داستانهایی است که حاصل دیده‌ها و شنیده‌های اوست. سعدی گلستان خود را مانند باغی می‌داند که گلهایش هر گز پژمرده نمی‌شود. وی در این باره می‌گوید:

به چه کار آیدت ز گل طبّقی
از گلستان من بیر ورقی
گل بیمن پنج روزو شش باشد
وین گلستان بعیشه خوش باشد

دیگر از آثار سعدی «بوستان» است که سراسر آن به نظم است. این کتاب دارای ده باب است و در هر باب اندرز^{*}ها و نکته‌های

اخلاقی و اجتماعی به صورت حکایت آورده شده است.

سعدی جز «بوستان» و «گلستان» آثار دیگر نیز دارد.

بعضی از شعرهای سعدی ضرب المثل شده است مثل این شعر:

نابرده نج کنج میسر نمی شود
مزدآن گرفت جان برادر که کار کرد

مجموعه آثار سعدی را «کلیات سعدی» می گویند.

سعدی نزدیک به نود سال عمر کرد و در شیراز در گذشت.

آرامگاه او در همان شهر است.

کلمه‌ها و ترسیمهای تازه:

اندرز = پند

باب = در اینجا به معنی فصل کتاب یعنی قسمتی از کتاب
می‌باشد.

حاصل = نتیجه

سیاحت = جهانگردی

ضرب المثل = شعر یا عبارتی که به صورت مثال درآمده است
و مردم آن را در گفته‌ها و نوشته‌های خود به کار
می‌برند.

میسر نمی شود = به آسانی به دست نمی آید

نشر	= نوشه‌ای که شعر نباشد.
نظم	= شعر
وین	= واين

پرسش :

- ۱- شیخ سعدی چند سال پیش می‌زیسته است؟
- ۲- قرن چند سال است؟
- ۳- اکنون قرن چندم هجری است؟
- ۴- به نظر شما سعدی با چه وسیله‌هایی مسافرت می‌کرد؟
- ۵- سعدی چه کتابهایی نوشته است؟
- ۶- بوستان سعدی به نظم است یا به نثر؟
- ۷- به مجموعه آثار سعدی چه می‌گویند؟
- ۸- آرامگاه سعدی در کجاست؟

تکلیف شب اول :

- پنج سطر نثر و پنج بیت شعر بنویسید.
- شعرهای این درس را از حفظ کنید.

تکلیف شب دوم :

- با هر یک از این کلمه‌های همخانواده یک جمله بسازید:
- تولّد، متولد - علم، عالم، معلوم - سیاحت، سیاح (جهانگرد).

اثر ، آثار ، تأثیر ، مؤثر .

– در این جمله ها برای فاعلها ، فعل مناسب بگذارید . سپس از روی

جمله ها یک بار بنویسید :

۱ – شیخ سعدی در شیراز . . .

۲ – مردم به تماشای آرامگاه سعدی . . .

۳ – ما هفتة گذشته به گردش علمی . . .

۴ – سعدی «بوستان» را به نظم . . .

۵ – آیا شما شیراز را . . . ؟

جوان نافرمان و مادر

جوانی سراز رأی مادر بتافت^{*}
 دل دردمنش به آذر بتافت^{*}
 چو بیچاره شد پیش آورد مهد^{*}
 که ای سُست هم فراموش محمد^{*}
 نه گریان و درمانده بود می خرد^{*}
 که شبهه از دستِ تو خواهم نبرد
 نه در مهد نیرودی حالت نبود
 گمک راندن از خود محالت نبود
 و آنی که از یک گمک رنجه ای^{*}
 که امروز سالار و سرپیچی^{*}

(از «بوستان» سعدی)

كلمه ها و ترکیبهاي تازه :

آذر	= آتش
بتافت	= سوزاند. «دل دردمنش به آذر بتافت»، يعني دلش را با سخنان تند و آتشین خود سوزانید.
خرد	= کوچک
رأی	= فکر، عقیده، در اینجا «سراز رأی مادر بتافت» يعني از دستور و فرمان مادر سرپیچی کرد.
رنجه‌ای	= در رنج و زحمت هستی.
سalar	= بزرگ

سربتافت = سرپیچی کرد

سرینجه‌ای = قوی‌دست هستی

سست مهر = کسی که محبتش محکم و پا بر جانیست.

عهد = پیمان، «فراموش عهد» یعنی کسی که پیمان خود را فراموش می‌کند.

مجالت نبود = قدرت نداشتی

مهد = گهواره

پرسش :

۱ – این شعر از چه کتابی است؟

۲ – «بوستان» به نظم است یا نثر؟

۳ – جوان چگونه دل مادر را سوزانید؟

۴ – مادر به او چه گفت؟

۵ – چه شعر دیگری درباره مادر می‌دانید؟

تکلیف شب اول :

– از روی این درس یک بار با خط خوش بنویسید و درس را به صدای

بلند بخوانید

تکلیف شب دوم :

– هر یک از این کلمه‌ها را در جمله‌ای به کار ببرید:

بیچاره ، عهد ، گریان ، نیرو ، فراموش .

– شعر را از حفظ کنید.

حکایت

روزی به خورجوانی بانگت بر مادر زدم . دل آزرده کُنْجی نشست
گریان همی گفت : گم خردی فراموش کردی که دشته می کنی ؟
چه خوش گفت زالی به فرزند خویش چو دیدش میگن افکن و پلمن
گر از عهد خردیست * یاد آمدی که بیچاره بودی در آغوش من
نخودی در این روز بر من جفا * که تو شیر مردی و من پیر زن

(از حکایت‌های «گلستان» سعدی)

کلمه‌ها و ترسیمهای تازه :

پلنگ افکن	= کسی که پلنگ را بر زمین می اندازد ، دلاور ، شجاع
جفا	= ستم
خردیت	= کوچکیت ، کودکیت
دل آزرده	= رنجیده
زال	= پیرزن

گر از عهد خردیت یاد آمدی = اگر دوره کودکی به یادت می آمد.

پرسش :

- ۱- این داستان از چه کتابی است؟
- ۲- گلستان سعدی تقریباً چند سال پیش نوشته شده است؟
- ۳- این حکایت درباره چیست؟

تکلیف شب اول :

- از روی این درس یک بار با دقّت و با خط خوش بنویسید و شعرهای آن را از حفظ کنید.
- خلاصه شرح حال سعدی را بنویسید.

تکلیف شب دوم :

- این جمله‌های درهم را مرتب بکنید و از روی آنها یک بار بنویسید.
زیر فاعل هر جمله یک خط قرمز و زیر فعل هر جمله دو خط قرمز بکشید.

- ۱- داشت کوتاهی در زورخانه.
- ۲- دوخت مادر درشت به فرزند را خود چشمهای
- ۳- کتاب در سالگی سعدی پنجاه نوشت را گلستان
- ۴- بود روزهای تابیده بر زمین دراز سوزان خورشید
- ۵- شد همان شیر از تحصیل سعدی کرد در متولد و شهر در
- ۶- به راه افتاد تأمل آهو خرگوش پس کمی از به دنبال
- ۷- «گلستان» در ماکتاب داستانهای می‌خوانیم جالب
- ۸- از دور راههای مردم تماشای به سعدی می‌آیند آرامگاه

تلفن

زندگی مردم روز به روز آسانتر و دلپذیرتر می‌شود. مردم جهان هر روز به نوعی از شمرة کوشش دانشمندان و مخترعان بزرگ برخوردار می‌گردند. معمولاً داستان هر اختراعی به این ترتیب آغاز می‌شود که نکته‌ای ساده کنجکاوی دانشمندی را برمی‌انگیزد. وی با شهامت و پشتکار دنبال آن را می‌گیرد، از شکست دلسرد نمی‌شود، بلکه از آن پند می‌گیرد. سر انجام، پس از سالها رنج و زحمت، به آرزوی خود دست می‌یابد و اثری جاویدان از خود باقی می‌گذارد.

داستان زندگی «آلکساندر گراهام بل» مخترع تلفن نیز چنین آغاز شد. بل آموزگار کودکان کر و لال بود و از کر بودن شاگردان خود رنج می‌برد. عاقبت به این فکر افتاد که یک گوشی بسازد تا به یاری آن کرها صداها را بشنوند. در این راه زحمت بسیار کشید و آزمایشها کرد.

روزی هنگام آزمایش بل ناگهان متوجه شد که به کمک برق می‌توان ارتعاشات صدارا از جایی به جای دیگر فرستاد. بل دریافت که به رازی بزرگ پی‌برده است. آن گاه به فکر ساختن دستگاهی افتاد که مردم بتوانند با آن از راه دور با یکدیگر گفتگو کنند.

برای رسیدن به این مقصد تحصیلات خود را در رشته برق ادامه داد. از آن پس اطاق کوچک او همیشه پُر از سیم و وسایل برقی

بود. بارها در لحظه‌ای که گمان می‌کرد موفق شده است با شکست رو به رو می‌شد، زیرا باز سیمی بدسته شده بود یا حساب‌کار در جایی غلط بود.

پس از سالها، روزی بل با همکار خود «واتسن» در دو اطاق جداگانه پشت دستگاههای گیرنده و فرستنده مشغول تجربه بودند. ناگهان بل صدایی را که دستگاه فرستنده ایجاد کرده بود با دستگاه گیرنده خود شنید. از این کشف بسیار شاد شد و به تکمیل دستگاه خود پرداخت. روزی که اوّلین تلفن ساخته شد، بل دستگاه گیرنده را در زیرزمین نزد واتسن گذاشت و خود در بالاخانه در پشت دستگاه فرستنده قرار گرفت و آن گاه در پشت تلفن چنین گفت:

آقای واتسن، لطفاً تشریف بیاورید بالا.

لحظه‌ای بعد واتسن با شادی بسیار وارد اطاق شد و فریاد زد:

دستگاه کار می‌کند! صدای شما را شنیدم! عاقبت موفق شدید!

به این ترتیب باز مخترعی با کوشش و فداکاری خود وسیله‌ای دیگر برای آسایش مردم تهیه کرد. از آن زمان در حدود نود سال می‌گذرد. اکنون سراسر جهان با سیمهای تلفن به هم مربوط شده است و به آسانی می‌توان از این سوی جهان با آن سوی جهان گفتگو کرد.

کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه :

ایجاد کرده بود = به وجود آورده بود

ارتعاشات = لرزشها

برمی انگیزد = تحریک می کند

به آرزوی خود دست می یابد = به آرزوی خود می رسد .

پی برده است = راه یافته است ، فهمیده است .

تکمیل = کامل کردن

ثمره = نتیجه ، میوه

دلسرد = بی شوق ، بی میل

شهامت = دلیری

مخترع = کسی که چیزی را اختراع می کند.

پرسش :

۱ - زحمت و کوشش دانشمندان چگونه در زندگی مردم تأثیر می کند؟

۲ - به نظر شما چه چیز باعث پیشرفت کار مختراعان می شود؟

۳ - مخترع تلفن کیست؟

۴ - بل چگونه به فکر ساختن تلفن افتاد؟

۵ - بل از چه قوه‌ای برای ساختن تلفن استفاده کرد؟

۶ - اوّلین جمله‌ای که در تلفن گفته شد چه بود؟

۷ - تقریباً چند سال از اختراع تلفن می گذرد؟

تکلیف شب اول :

— جواب این سؤالها را بنویسید :

۱— مخترع چراغ برق که بود؟

۲— مخترع هوایپیما که بود؟

۳— مخترع تلفن که بود؟

۴— الکل را که کشف کرد؟

۵— کتاب «گلستان» را که نوشت؟

— نام پنج دختر و پنج پسر و پنج شهر و پنج حیوان و پنج گیاه و

پنج چیز را بنویسید.

تکلیف شب دوم :

— این جدول را حل کنید :

از راست به چپ :

۱— مخترع تلفن × پیر نیست ۲— از آلات موسیقی × بعضی از پیران بر پشت دارند ۳— تپ وارونه ۴— بیلدزنگ ۵— تحصیل دانش ۶— بعضی از میوه های طور تنه بک نیست.

از بالا به پایین :

۱— کافی است!

۲— نه حرف می زندونه می شنود

۳— روش معمول

۴— بوندارد

۵— زمان

۶— کسی که از او حرف می زنیم × بدل « در هم ریخته »

۷— دو حرف کمتر از « نزدیک » × درخت از گلور .

۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱						
۲						
۳						
۴						
۵						
۶						

رُج و گنج

که سر ما یه جا و دانی است کار
 به فرزندگان چون همی خواست خُشت
 که گنجی ز پیشینیان اندراوست
 پژوهیدن و یافتن با شاست
 همه جایی آن زیر و بالا کنید
 بکیرید از آن گنج هر جا سُرغ
 به کاویدن داشت بر زند رُج
 هم انجا ، هم آنجا و هر جا که بود
 ز هر تخم برخاست بفتاد تخم
 چنان چون پدر گفت شد گنجشان

برو کارمی کن گو چیست کار
 نگر تاگه دهقان دانما چه گفت
 که میراث خود را بدارید دوست
 من آن را نداشم اندرا گنجاست
 چو شد مهرمه کشته کنه بر گنید
 نمانید ناکنده جایی ز باغ
 پدر مردو پوران به امید گنج
 به گاو آهن و سل کندند ز رو د
 قصارا در آن سال از آن خوب شُخُنم
 نشد گنج پیدا ولی رنجشان

(لکل الشعرا می بهار)

کلمه‌ها و ترکیم‌های تازه :

اندر = در

برکنید = بکنید

پژوهیدن = جستجو کردن

پیشینیان = گذشتگان

دانا = عالم و دانشمند ، در اینجا یعنی فهمیده و با تجربه .

قضارا = اتفاقاً ، از قضا

کاویدن = کندن

کشتگه = کشتزار

مهرمه = ماه مهر

میراث = آنچه به ارث می‌رسد .

نگر = نگاه کن ، توجه کن .

نمایند = نگذارید .

همی خواست خفت = در اینجا یعنی خواست بمیرد .

پرسش :

۱ - این شعر از کیست ؟

۲ - چرا می‌گویند : کار سرمایه جاودانی است ؟

۳ - چرا به این دهقان گفته شده است «دانا» ؟

۴ - برای چه پسران همه دشت رازیرو رو کردند ؟

۵ - نتیجه رنج پسرها چه شد ؟

تکلیف شب اول :

– از روی این شعر یک بار به دقّت و با خط خوش بنویسید و از آن تصویری بکشید.

تکلیف شب دوم :

- ۱ – از روی آن قسمت از درس که مربوط به نصیحت دهقان به پسرانش است، یک بار بنویسید.
- ۳ – شعر را از حفظ کنید.

شیر و خور شیلک سرخ

در حدود یک قرن پیش در ایتالیا جنگ سختی در گرفت و نویسنده‌ای از اهالی سوئیس در باره وضع ناگوار^{*} زخمیان این جنگ کتاب کوچکی نوشت. در این کتاب نویسنده پیشنهاد کرده بود که از میان مردم گروههای داوطلبی تشکیل شود تا به یاری زخمیان و بیماران میدانهای جنگ بستابند. پیشنهاد این نویسنده سبب شد که جمعیتی برای نجات زخمیان و آسیب دیدگان جنگ در سوئیس تشکیل شود.

چیزی نگذشت که کار این گروه مورد توجه دولتهای مختلف قرار گرفت و عاقبت جمعیت بین‌المللی صلیب سرخ به وجود آمد. علامت این جمعیت پارچه سفیدی است که در میان آن صلیب سرخی دیده می‌شود. از آن پس قرار شد که هنگام جنگ در هر محلی که پرچم این جمعیت افراشته شود آنجا از هجوم دشمنان در امان^{*} بماند، و کسانی که این نشان را همراه داشته باشند بتوانند آزادانه در میان زخمیها آمد و رفت کنند.

کم کم کار صلیب سرخ از پرستاری بیماران و رسیدگی به احوال اسیران جنگی گذشت و به دوران صلح کشید. هر چه فعالیت این جمعیت بیشتر و نتیجه آن بهتر می‌شد، دامنه اش نیز وسیعتر می‌گشت. در کشورهای مختلف نیز شعبه‌های بسیار از این جمعیت

به نامهای مختلف به وجود آمد.

در ایران نیز در سال ۱۳۰۱ جمعیت شیر و خورشید سرخ تشکیل گردید. وظیفه این جمعیت تنها رسیدگی به زخمیها و یا اسیران جنگی نیست بلکه در ایام صلح نیز وظیفه هایی به عهده دارد. تهیه وسایل پیشگیری از امراض واگیر دار مانند آبله، و رسیدگی به آسیب دیدگان حوادث ناگهانی مانند زلزله و سیل، و تربیت پرستارهای با تجربه و دلسوز از وظایف این جمعیت است. سازمان حوانان شیر و خورشید سرخ نیز جوانان داوطلب را برای این گونه خدماتهای اجتماعی تربیت می کند.

چنانکه می بینید یک واقعه محلی در ایتالیا باعث پیدایش جمعیت بزرگ خیریه ای در جهان گردید که همه شعبه های آن هدف واحدی دارند. همینکه در گوشه ای از جهان حادثه ای پیش آید و جان مردم به خطر بیفتند گروههای امدادی این جمعیتها، از هر مذهب و ملت، به یاری آنها می شتابند. در حقیقت هدف مقدس جمعیت شیر و خورشید سرخ این شعر سعدی است که می گوید:

بنی آدم اعضاي کيد گيرند
که در آفريش ز يك گوهرند
چو عضوي به درود آورد روزگار
دگر عضو هارا نماند قسرار
تو کزمخت دیگران بی غمی
نشاید که نامت نهند آدمی

کلمه ها و ترکیبهای تازه :

امدادی	= کمکی
امراض	= مرضها ، بیماریها
بنی آدم	= آدمیان
پرچم افراسته شود	= پرچم بالا برود
حوادث	= حادثه ها ، پیشامدها
در امان بماند	= محفوظ بماند
قرار	= آرامش
گوهر	= اصل
محنت	= رنج
ناگوار	= ناخوشایند ، نامطبوع
نشاید	= سزاوار نیست
واحد	= یگانه ، در اینجا یکسان
هجوم	= حمله

پرسش :

۱ - نویسنده سوئیسی در کتاب کوچک خود چه پیشنهادی کرده بود؟

۲ - اولین گروه امدادی در کدام کشور به وجود آمد؟

۳ - تقریباً در چند سال پیش جمعیت صلیب سرخ به وجود آمد؟

۴ - نشان این جمعیت چیست؟

۵ - این جمعیّت در ابتدای کار چه وظیفه‌ای داشت و اکنون چه کارهایی انجام می‌دهد؟

۶ - جمعیّت شیر و خورشیدسرخ کی در ایران به وجود آمد؟

۷ - وظیفه سازمان جوانان شیر و خورشیدسرخ چیست؟

۸ - هدف واحد همه جمیعیّتهای وابسته به صلیب سرخ جهانی چیست؟

<http://bookiha.ir/>

به این نکته توجه گنید:

در جمله «پروین درس می‌خواند.» کلمه «پروین» کسی را نشان می‌دهد که درس می‌خواند. در جمله «گوسفند می‌چرد» کلمه «گوسفند» نوع حیوانی را نشان می‌دهد. در جمله «کاسه شکست» کلمه «کاسه» چیزی را نشان می‌دهد.

پس کلمه‌های «پروین»، «گوسفند» و «کاسه» اسم هستند.

اسم کلمه‌ای است که با آن کسی یا چیزی را نام می‌بریم.

تکلیف شب اول :

- جواب این سؤالها را از روی درس بنویسید:

۱ - پرچم صلیب سرخ در جنگ چه اهمیّتی دارد؟

۲ - در دوران صلح جمعیّت شیر و خورشیدسرخ چه وظیفه‌هایی به عهده دارد؟

- ۳- هدف مقدس این جمعیّتها در کدام شعر سعدی خلاصه می‌شود؟
- از روی هر یک از این کلمه‌های همخانواده پنج بار بنویسید:
- واضح ، توضیح ، وضوح (روشنی) – مدد (کمک) ، امدادی –
فعل ، فاعل ، فعالیت – وظیفه ، موظّف (کسی که وظیفه دارد).

تکلیف شب دوم :

- با هر یک از این اسمها یک جمله بسازید:
- کتاب ، نان ، کبوتر ، سعدی ، باغ ، خورشید ، حسن ، زهرا ،
پرچم ، قلم ، اسب ، موش .

گرگ و سک

پیام داد گرگ کله را شبی گزگی
 که صحمدم بره بفرست، میمان دارم
 جواب داد: مرا با تو آشنایی نیست
 که رهیزی تو و من نام پا بهان دارم
 گرفتم آنکه فرستادم آنچه می خواهی
 زخود چخونه چین نگران نهان دارم
 شبان، به حضرت و تدبیرم آفرینه خواهد
 من این قلاوه سیمین از آن زمان دارم
 رفیق دزد نگردم چیلده و تزویر
 که سالهاست به کوی و فاماکان دارم
 مرانکشته، به آغل درون نخواهی شد
 دو سال پیش به دندان دم تو بر گندم
 کنون زکوش گذشتی، چین گهان دارم
 فروش نیست در آنجا که من دکان دارم
 دکان کنید برو جایی دیگری بجنشای

(پرین اعصابی)

کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه:

به کوی و فاماکان دارم = وفادار هستم

پیام = پیغام

تدبیر = در اینجا یعنی هوشیاری

تزویر = دو رویی

حیله = فریب
 رهزن = دزد
 قلاده = گردنبند سگ
 کید = فریب
 گرفتم = فرض کردم که
 ننگ = عیب و عار

پرسش :

- ۱ - این شعر از کیست؟
- ۲ - درباره این شاعر چه می دانید؟
- ۳ - گرگ چه پیامی به سگ گله داد؟
- ۴ - چرا سگ قبول کردن درخواست گرگ را برای خود ننگ می دانست؟
- ۵ - از کدام شعر معلوم است که سگ تا پای جان برای دفاع از گله می کوشد؟

تکلیف شب اول :

- از روی درس یک بار با خط خوش بنویسید و زیر اسمها خط قرمز بکشید.
- شعر را حفظ کنید.

تکلیف شب دوم :

- این شعر را به زبان ساده بنویسید.

سفری به شیراز

۱ - خبر خوش

هوای تبریز بسیار سرد بود. همه افراد خانواده محمدی کنار بخاری نشسته بودند. مادر چیز می بافت و پدر به خواندن نامه ای مشغول بود. آقای محمدی پس از خواندن نامه گفت: خوب بچه ها، خبر خوشی به شما بدهم: عموجان ما را دعوت کرده است که در تعطیلات عید به شیراز برویم.

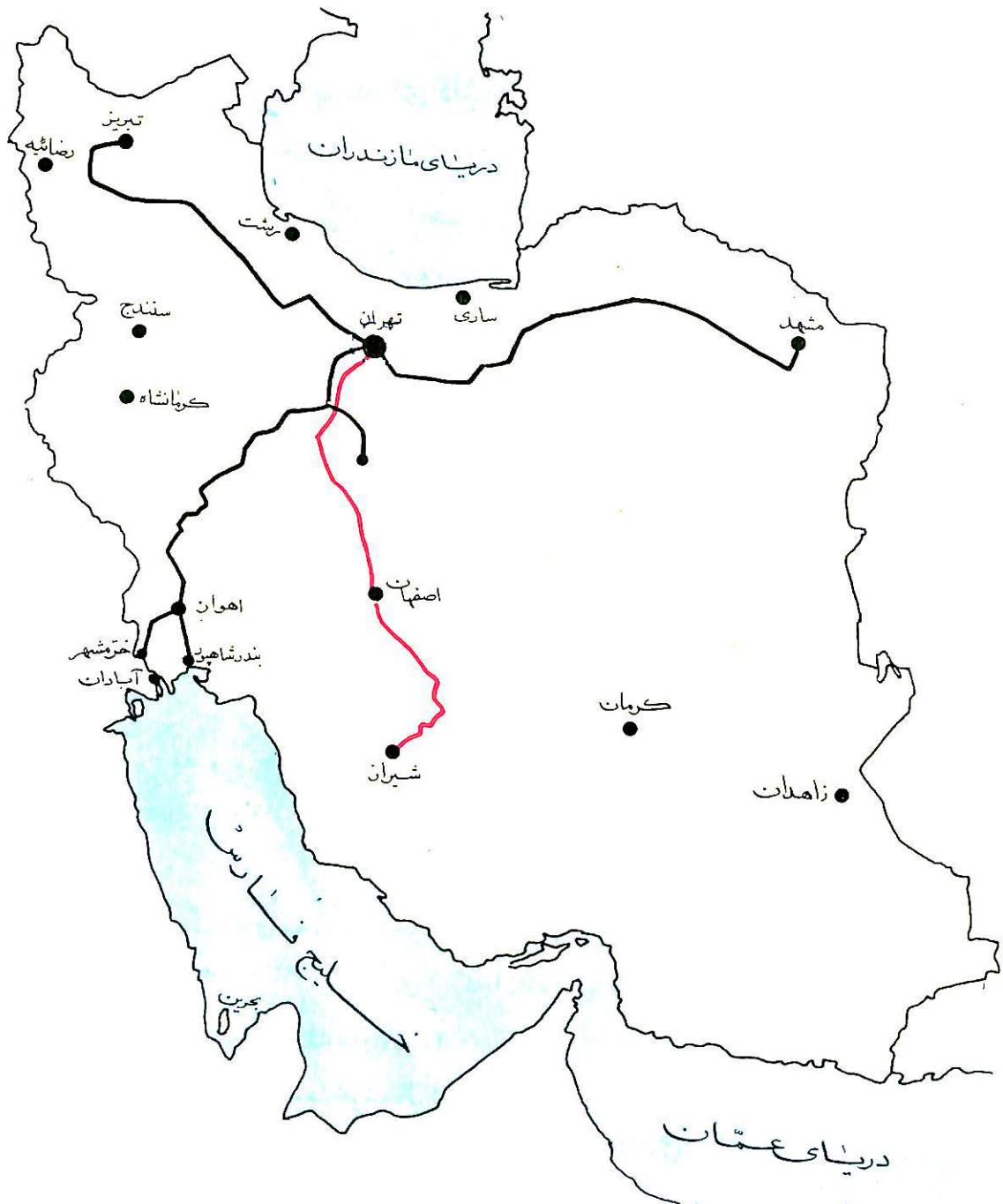
بچه ها از شادی به جست و خیز درآمدند. مادر هم خوشحال شد و گفت: هوای شیراز در این فصل مطبوع است و بچه ها هم تخت جمشید را خواهند دید. اگر برویم بسیار خوب است.

آقای محمدی گفت: گرچه شیراز از تبریز بسیار دور است ولی می توانیم از اینجا تا تهران را با راه آهن برویم و از تهران تا شیراز را هم با اتوبوس خواهیم رفت.

چند روز به عید مانده حرکت کردند. بچه ها اولین بار بود که از تبریز خارج می شدند. از اینکه در یک سفر هم تهران و هم شیراز را می توانستند بینند خوشحال بودند.

روز اول فروردین به شیراز رسیدند. دو خانواده از دیدار یکدیگر بسیار شاد شدند.

عموی بچه ها گفت: برای اینکه در این ده روز به شما خوش



بگذرد، بهتر است که برنامه‌ای داشته باشد، تا هم جاهای دیدنی را بهتر ببینید و هم خسته نشوید. مثلاً فردا می‌توانیم از صبح به تخت جمشید برویم و ناهار را هم همانجا بخوریم. روز بعد هم به حافظیه و آرامگاه سعدی می‌رویم. یک روز هم به تماشای بازار و کیل و زیارت شاه چراغ خواهیم رفت. شبها هم همیشه مهمان خواهید بود، زیرا مردم شیراز به میهمان نوازی و مهربانی مشهورند. علی گفت: در کتاب تاریخ در باره تخت جمشید چیزهای بسیار خوانده‌ایم، چه خوب است که حالا آن را از نزدیک می‌بینیم!

كلمهٔ تازه :

مطبوع = دلپسند

پرسش :

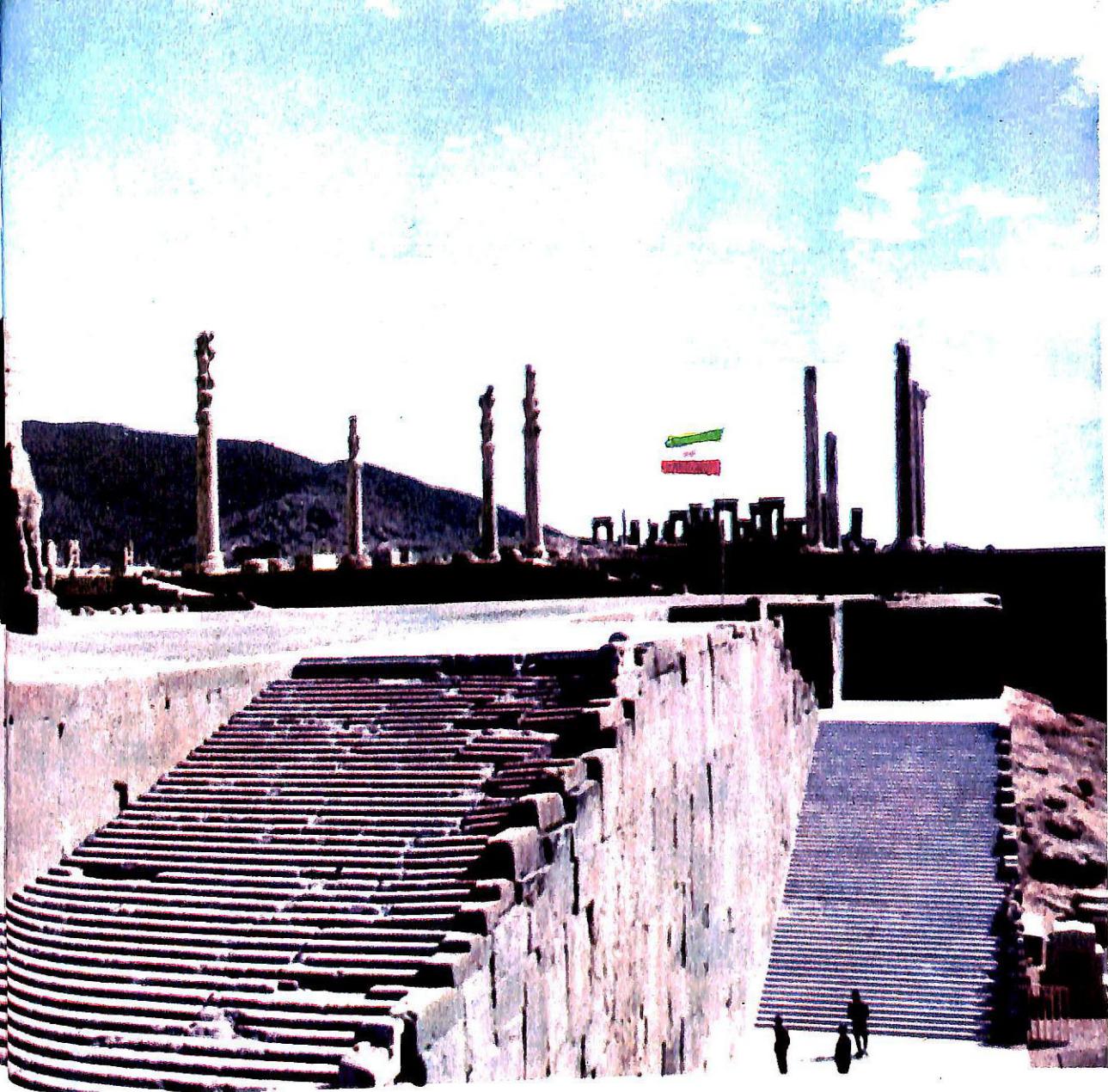
- ۱ - آقای محمدی با خانواده‌اش در چه شهری زندگی می‌کرد؟
- ۲ - برای آقای محمدی از کجا نامه رسیده بود؟
- ۳ - موضوع نامه چه بود؟
- ۴ - چرا بچه‌ها خوشحال شدند؟
- ۵ - قرار شد که چه جاهایی را در شیراز ببینند؟
- ۶ - با چه وسائلی می‌شود از تبریز به شیراز رفت؟

تکلیف شب اول :

- از روی هریک از این کلمه‌های همخانواده پنج بار بنویسید :
- تعطیل ، تعطیلات ، معطل – منظم ، نظم ، منظوم (مطلوبی که به شعر گفته شده است) – شهرت ، مشهور ، مشاهیر (اشخاص مشهور) .
- جواب این سؤالها را از روی درس بنویسید :
- ۱ – خانم محمدی چرا خوشحال شد؟
 - ۲ – آقای محمدی درباره سفر از تبریز به شیراز چه گفت؟
 - ۳ – عمومی بچه‌ها چه برنامه‌ای پیشنهاد کرد؟

تکلیف شب دوم :

- ۱ – درس را به دقّت بخوانید و از روی اسمهایی که نام شخص معین یا جای معینی است یک بار بنویسید و هر یک از آنها را در جمله‌ای به کار ببرید.
- ۲ – درس بعد را به دقّت بخوانید چنانکه بتوانید به پرسش‌های آن جواب بدهید .



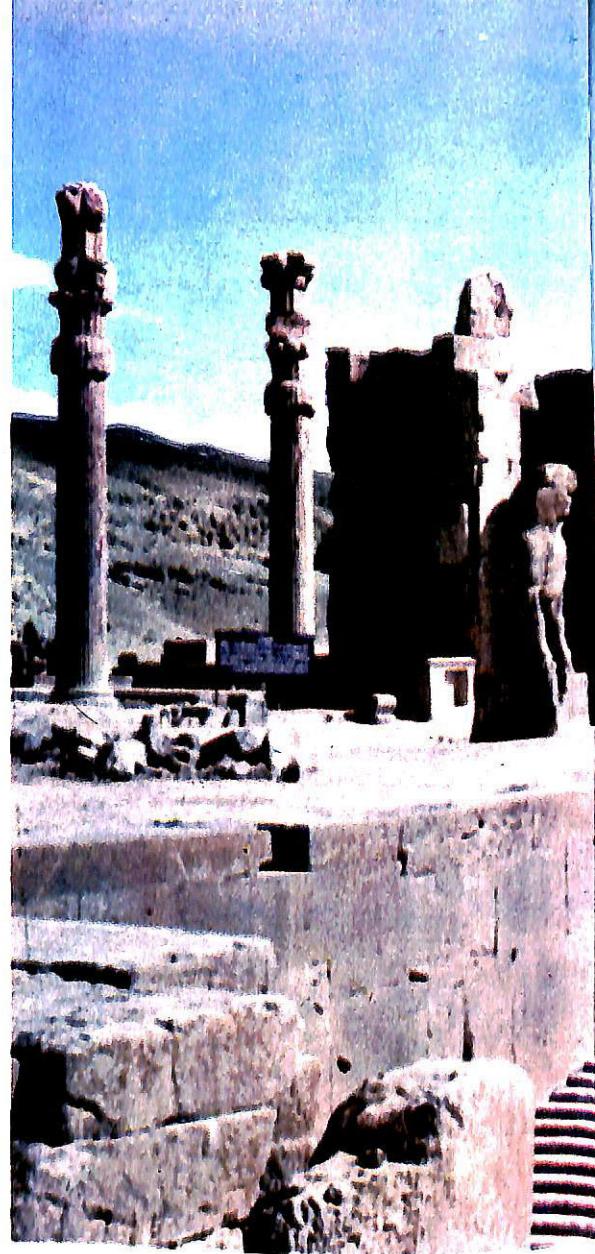
۲ - تخت جمشید

صبح روز بعد هر دو خانواده به طرف تخت جمشید حرکت کردند. راه چندان نزدیک نبود ولی چون سرگرم گفتگو بودند خسته نشدند.

نارگهان پروین فریاد کشید: باباجان!
باباجان! آن ستونهای بلند چیست?
آقای محمدی گفت: خوب، دیگر رسیدیم. اینها همان خرابه‌های معروف تخت جمشید است.

پروین: به! این همه راه آمدہ‌ایم که خرابه تماشا کنیم! خرابه که تماشا ندارد!

علی: چه می‌گویی؟ خرابه‌های تخت جمشید از آن خرابه‌هایی که تو خیال می‌کنی نیست. صبر کن خودت خواهی فهمید.



همه پیاده شدند و از پله‌های بزرگ سنگی بالا رفتند. ستونهای عظیم سر به آسمان کشیده بود. بر روی دیواری سنگی نقش داریوش، شاهنشاه بزرگ ایران، دیده می‌شد که بر تختی نشسته بود. سر ستونهای پر شکوه در گوشه و کنار به چشم می‌خورد.

همه ساکت بودند. کسی چیزی نمی‌گفت : علی حال عجیبی داشت، خوب می‌دانست که غمگین نیست ، از چیزی نمی‌ترسد، دردی هم ندارد. فقط حس می‌کرد که حال عجیب و خوشی به او دست داده است. سرانجام عمومی علی سکوت را شکست و پرسید : خوب علی جان، تو که کلاس چهارم هستی بگو بیسم که درباره تخت جمشید چه می‌دانی؟

علی صدایش را صاف کرد و گفت : تقریباً دو هزار سال پیش تخت جمشید به دستور داریوش بزرگ ساخته شد و کاخ تابستانی شاهان ایران بود. معروفترین تالار آن «آپادانا» بود که جشنها و پذایریهای بزرگ در آن برگزار می‌شد.

خانم محمدی گفت : علی جان همین جایی که الان ایستاده ایم تالار آپادانا است که از آن فقط همین ستونها باقی مانده است . این همان پله‌های سنگی است که فرمانروایان^{*} و فرستادگان کشورهای دور و نزدیک از آن بالا می‌رفتند و به حضور شاهنشاه ایران می‌رسیدند. می‌گویند که مراسم^{*} برگزاری نوروز در دربار شاهان

هخامنشی شکوه و عظمت^{*} خاصی داشته است. این نقشها که بر دیوار پله‌ها می‌بینی بیشتر این مراسم را نشان می‌دهد.

مدّتی همه ساکت ماندند. پروین دور و بر خود را تماشامی کرد.

دیگر تالار آپادانا در چشم او خرابه نبود، بلکه با شکوه و جلال پیشین خود در برابر او مجسم شده بود. صدای شیپور سربازان به گوشش می‌رسید و شاهنشاه ایران را می‌دید که بر تخت زرین نشسته است.

کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه :

عظمت = بزرگی

فرمانروایان = امیران ، فرماندهان

مراسم = آیینها ، رسماها

پرسش :

- ۱ - چرا با وجود دوری راه مسافران خسته نشدند؟
- ۲ - ستونهای بلندی که پروین دید چه بود؟
- ۳ - چه فرقی میان خرابه‌های معمولی و خرابه‌های تخت جمشید است؟
- ۴ - تالار آپادانا در زمان پادشاهان هخامنشی چه اهمیتی داشت؟

۵ - بر روی دیوار پلّه‌هایی که به تالار آپادانا می‌رسد چه نقشهایی
دیده می‌شود؟

به این نکته توجه کنید:

اگر بگوییم «پروین آمد». کلمه «پروین» شخص معینی را نشان می‌دهد و اگر بگوییم «تبریز در شمال ایران واقع است.»، کلمه‌های «تبریز» و «ایران» هر یک جای معینی را نشان می‌دهد.
پس «پروین» و «تبریز» و «ایران» اسم خاص هستند.

اسم خاص اسمی است که با آن فرد معینی را نام می‌بریم.

اما اگر بگوییم «سگ حیوان با وفایی است.» یا «من به دبستان می‌روم.» یا «درخت سایه دارد.»، کلمه‌های «سگ» و «دبستان» و «درخت» سگ یا دبستان یا درخت مخصوصی را نشان نمی‌دهد.
پس «سگ» و «دبستان» و «درخت» اسم عام می‌باشند.

اسم عام اسمی است که با آن افراد همنوع را نام می‌بریم.

تکلیف شب اول:

- آنچه درباره تخت جمشید می‌دانید بنویسید.
- از روی هر یک از این کلمه‌های همخانواده سه بار بنویسید:

صبر، صبور (کسی که صبر بسیار دارد) – ساکت، مسکوت (ناگفته گذاشته شده)، سکوت – عظیم، عظمت، **معظم** (با عظمت).

تکلیف شب دوم :

۱ – در دفتر خود دوستون ترتیب به دهدیدیکی برای اسم عام و دیگری برای اسم خاص، سپس هر یک از این اسمها را در ستون مخصوص آن زیر هم بنویسید.

مثال :

اسم خاص	اسم عام
پروین	سگ
تبریز	درخت

درس، پسر، مادر، شهراب، شتر، مرغ، علف، ابوعلی سینا، کاغذ، مشهد، سعدی، گیاه، فردوسی، رازی، هوا، گراهام بل، دهقان، کلید، مورچه، مگس، جعفر، البرز، لباس، رستم.

۲ – درس بعد را به دقّت بخوانید.

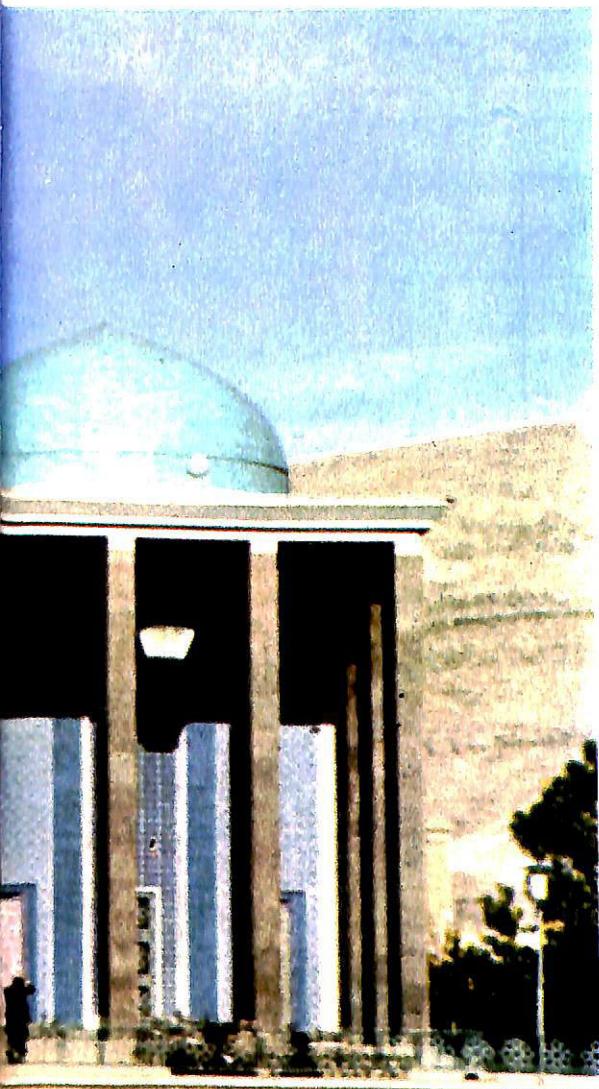
۳- پایان سفر

آن روز پس از ناهار همه به دیدن «نقش رستم»، که در نزدیکی تخت جمشید است، رفتند و از آرامگاه داریوش بزرگ و خشایارشا و داریوش سوم دیدن کردند. این سه آرامگاه در دل کوه جای دارد و نقشهای کهن اطراف آنها هنوز به خوبی دیده می‌شود. هنگام غروب مسافران به شیراز باز گشتند. در میان راه از

تخت جمشید و زیبایی شیراز و هنر
مردم آن گفتگو می‌کردند. خانم
محمدی گفت: راستی، ما باید به
فکر سوغات هم باشیم.

عموی بچه‌ها گفت: می‌دانید که
خاتم کاری شیراز معروف است.
روزی که به دیدن شهر و بازار
می‌روید، می‌توانید جعبه و قاب عکس
خاتم کاری بخرید که هم سوغات
خوبی است و هم یادگاری است از
شهر شیراز.

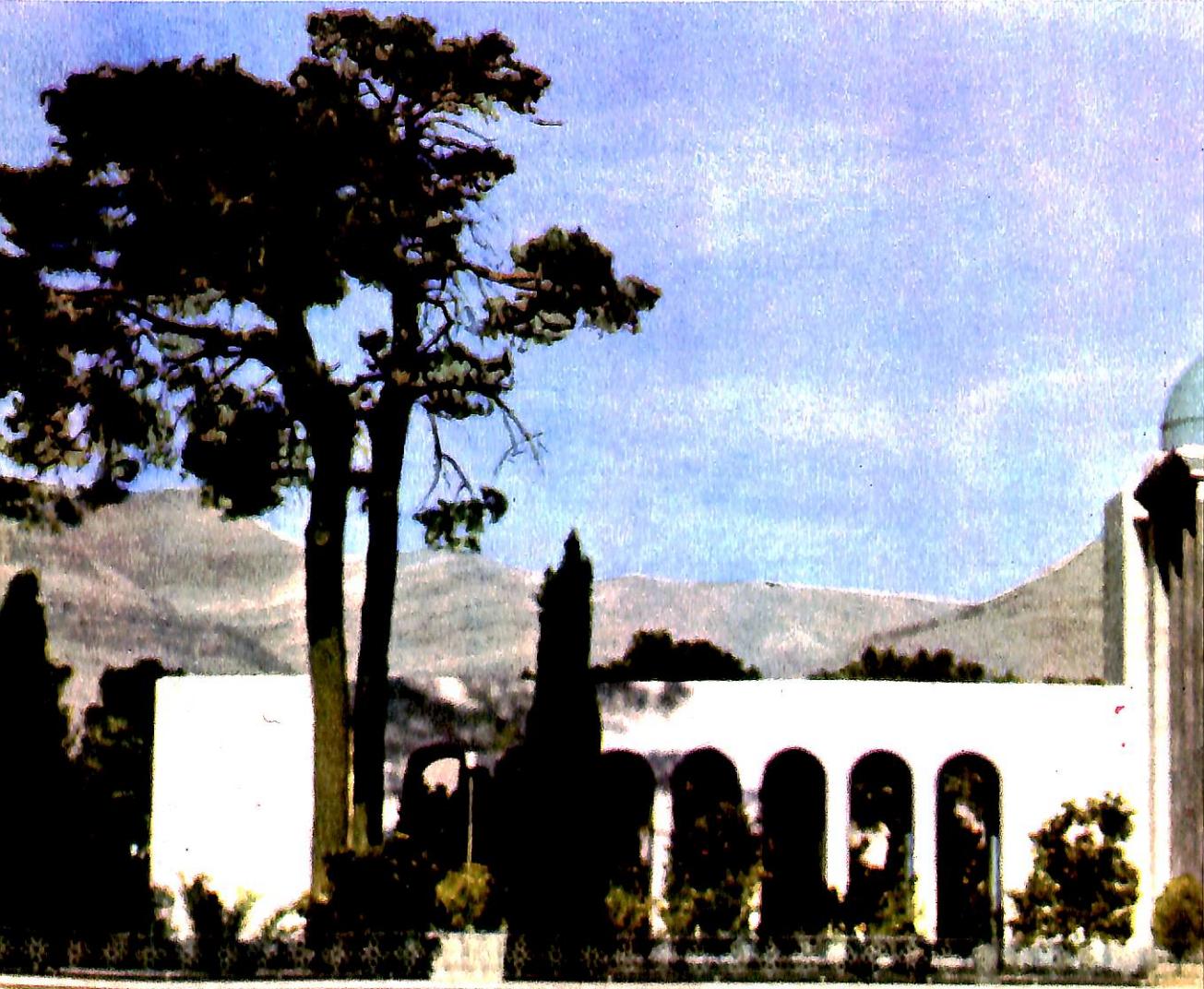
همان شب برنامه روزهای بعد را
ترتیب دادند، و قرار شد که روزی
هم به تماشای باغهای معروف شیراز



بروند.

عموی علی گفت: خیابانهای شیراز، مخصوصاً خیابان «زند»، بسیار تماشایی است و همچنانکه از جاهای تاریخی این شهر دیدن می‌کنید، باید خود شهر شیراز را هم ببینید. حتماً نام بیمارستان و دانشگاه شهر ما را هم شنیده‌اید.

مادر علی گفت: از شما بسیار متشکریم که مارا به این شهر زیبا



و تاریخی دعوت کردید ولی باید قول بدھید که در تابستان شما هم به تبریز بیایید، زیرا تبریز هم، مانند شیراز، شهری است قدیمی و جاهای دیدنی بسیار دارد.

پرسش :

- ۱ - مسافران پس از ناهار به کجا رفتند؟
- ۲ - آرامگاه کدام یک از پادشاهان در «نقش رستم» است؟
- ۳ - در راه شیراز گفتگو از چه بود؟
- ۴ - گذشته از آثار تاریخی چه چیزهای تماشایی دیگری در شیراز هست؟
- ۵ - مادر علی چه گفت؟

تکلیف شب اول :

بنویسید که اگر مسافری به خانه شما بیاید او را به تماشای کدام یک از قسمتهای شهرتان می برد و چرا؟

تکلیف شب دوم :

- ده جمله بنویسید که در آن اسمهای عام به کار برده باشد.
- ده جمله بنویسید که در آن اسمهای خاص به کار برده باشد.

داستان باربد

در زمان خسروپرویز در خراسان نوازنده زبردستی^{*} بود به نام باربد. روزی دوستانش به او گفتند: در دربار شاهنشاه نوازندهای است به نام سرکش که شاهنشاه به او محبت و لطف فراوان دارد، اما هنر او در برابر هنر تو هیچ است و اگر شاهنشاه از هنر نوازنده‌گی تو آگاه بشود بیگمان تورا به رامشگری دربار خود برخواهد گزید.

باربد همینکه این خبر را شنید بار سفر بست و روی به تیسفون نهاد. خبر ورود باربد به پایتخت و شهرت نوازنده‌گیش به گوش سرکش رسید و سرکش به سالار^{*} بار سپرد تا از ورود باربد به دربار شاه جلوگیری کند. باربد که این راه را بسته دید تدبیری دیگر اندیشید. شنیده بود که شاهنشاه هنگام نوروز به بااغی می‌رود و دو هفته در آنجا جشن برپا می‌کند. پس نزد باغان رفت و با او دوست شد و از او خواست تا اجازه بدهد که هنگام جشن در بااغ پنهان شود.

باغان درخواستش را پذیرفت.

در آن روز باربد سراپا لباس سبز پوشید و با بربط^{*} ورود به بااغ رفت و بر بالای درخت سروی جای گرفت و در میان شاخه‌های آن پنهان شد.

شاهنشاه با شکوه فراوان به بااغ آمد و بر تخت نشست و جشن آغاز شد. شبانگاه^{*}، چون شادی همه جا را فرا گرفت، ناگهان آواز



سرو دی دلکش از گوشه‌ای برخاست و همه را در حیرت افکند. پس

که جویید سرماسر این جشنگاه*	بدان نامداران باغ مودشاه
بُرُوند زیرِ درختان چراغ	بُجُتند بسیار برسوی باغ
خرامانْ به زیر گل اندر مذرو*	نذیدند چیزی بُجز از بید و سرو

همینکه همه آرام شدند و بر جای قرار گرفتند، بار بد آهنگ زیبای دیگری نواخت که در شاه بسیار اثر کرد. این بار شاه از جا برخاست و گفت:

همه کلشن و باغ از چپ پ راست	بُجُویید در باغ تما این کُجاست
برین رو دساز انش مهتر کنم	دهان و بَرَش پُر زگو هر کنم

هنگامی که بار بد سخن شاهنشاه را شنید و از لطف او در باره خویش آگاه شد از درخت فرود آمد و به خدمت شاه رسید.
شاه پرسید کیستی و از کجا آمده‌ای؟ بار بد سراسر داستان خود را نقل کرد.

به دیدار او شاد شد شصه یار
بشد بار برد شاه رامشگران
کمی نامداری شد از همتران

(شعر را از شاهنامه فردوسی)

کلمه ها و ترکیبهای تازه :

بربط = نوعی ساز بوده است

به سان = مانند

به زیر گل اندر = در زیر درخت گل

تذرو = قرقاوول

جشنگاه = محل جشن

حیرت = سرگردانی ، در اینجا «در حیرت افکند» یعنی متعجب کرد .

خرامان = حالت کسی که آهسته و با ناز راه می رود.

رامشگری = نوازنده‌گی

رود = نوعی ساز بوده است.

زبردست = ماهر

سالاربار = رئیس دربار شاهی

شبانگاه = هنگام شب

گاه = وقت

مهتر = بزرگتر

نامدار = مشهور

پرسش :

۱ - باربد در زمان کدام پادشاه می‌زیسته است؟

۲ - دوستان باربد به او چه پیشنهاد کردند؟

۳ - باربد برای چه به تیسفون رفت؟

۴ - چه نام دیگری برای تیسفون، پایتخت ساسانیان، می‌دانید؟

۵ - چرا سرکش مایل نبود که باربد به حضور شاه برسد؟

۶ - باربد برای دیدن شاه چه تدبیری اندیشید؟

۷ - چرا نمی‌توانستند باربد را پیدا کنند؟

تکلیف شب اول :

- جواب این سوالها را از روی درس بنویسید:

۱ - دوستان باربد به او چه گفتند؟

۲ - باربد در روز جشن چه کرد و در کجا پنهان شد؟

۳ - هنگامی که صدای سرود باربد شنیده شد شاه چه فرمان داد؟

۴ - بار دوم شاه چه گفت؟

۵ - عاقبت کار باربد چه شد؟

تکلیف شب دوم :

۱ - در مقابل هر یک از این اسمها کلمه‌ای بنویسید که حالت خاصی از آن را نشان بدهد.

مثال : انار ترش

لباس ، باغ ، سرود ، هوا ، کوچه ، درس ، انسان ، پرنده ،
غذا ، کتاب ، دوست ، میز ، گربه ، راه ، خواهر.

۲ - شعرهای این درس را حفظ کنید .

افسانه چینی

(۱)

در روزگار قدیم، در کنار دریاچه‌ای، پسری با مادر پیرش زندگی می‌کرد و به کشت و زرع مشغول بود. اما با وجود کار و کوشش بسیار زندگی آنها به سختی می‌گذشت.

جوان همیشه در این فکر بود که چرا با وجود اینکه شب و روز کار می‌کند و رنج می‌برد، چنین فقیر و تهی‌دست است؟ عاقبت تصمیم گرفت که نزد کاهن^{*} بزرگ برود و مشکل خویش را با او در میان بگذارد، زیرا شنیده بود که او هر مشکلی را حل می‌کند. بی‌درنگ^{*} به راه افتاد.

هفت هفته در راه بود تا به کلبه^{*} پیروزی رسد. پیروزن از او پرسید: با این شتاب به کجا می‌روی؟
— می‌روم تا از کاهن بزرگ بپرسم که چرا من، که شب و روز کار می‌کنم، چنین فقیرم.

پیروزن گفت: من هم مشکلی دارم. دختر هفده ساله من که بسیار خوب و زیباست هنوز زبان نگشوده است. از کاهن بزرگ بپرس که زبان دخترم چه وقت باز خواهد شد.

جوان خواهش پیروزن را پذیرفت و به راهش ادامه داد. رفت و رفت تا به کلبه دیگری رسید. پیرمردی در را باز کرد و پرسید:

جوان با این شتاب به کجا می‌روی؟

جوان مقصد خود را با او هم در میان گذاشت. پیر مرد گفت:
پس خواهش می‌کنم که از کاهن بزرگ بپرسی که چرا درخت نارنج
پر شاخ و برگ من میوه نمی‌دهد.

جوان صبح زود به راه افتاد. رفت و رفت تا به رود پر آب
خروشانی^{*} رسید. روی تخته سنگی نشست تا خستگی راه را از تن بدر
کند و برای عبور از آب چاره‌ای بیندیشد. ناگهان باد سختی برخاست
و آب رود بالا آمد. در میان طوفان اژدهایی سر از آب بیرون کرد و
پرسید: ای جوان به کجا می‌روی؟



جوان جواب داد: به نزد کاهن بزرگ می‌روم تا از او بخواهم
که مشکلم را بگشاید.

اژدها گفت: به کاهن بزرگ بگو که من سالها در این رود دور
افتاده زندگی کرده‌ام و آزارم به هیچ کس نرسیده است. اکنون
آرزو دارم که به آسمان بروم.

جوان پذیرفت که خواهش او را نیز به کاهن بگوید. آن‌گاه
اژدها جوان را بر پشت گرفت و به آن سوی آب برد.



کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه :

بی‌درنگ = فوری بی‌تأمل

تهیه‌ست = فقیر

خروشان = فریاد‌کننده، پرسرو صدا

کاهن = غیبگو

کلبه = خانه کوچک و تنگ و تاریک و محقر

پرسش :

۱ - پسر کشاورز در کجا زندگی می‌کرد؟

۲ - جوان چه مشکلی داشت؟

۳ - جوان برای حل مشکل خود تصمیم گرفت به نزد که برود؟

۴ - مشکل پیرزن چه بود؟

۵ - پیرمرد چه مشکلی داشت؟

۶ - ازدها چه درخواستی داشت؟

به این نکته توجه کنید :

وقتی که می‌گوییم «انار دوست دارم». مقصود این است که همه نوع انار را دوست دارم. اما اگر بگوییم که «انار شیرین دوست دارم». با کلمه «شیرین» نشان داده‌ایم که چه نوع اناری را دوست داریم. کلمه «شیرین» که حالت انار را بیان می‌کند صفت است.

صفت کلمه‌ای است که حالت اسم را بیان می‌کند.

تکلیف شب اول :

– هر یک از این کلمه‌ها را در جمله‌ای به کار ببرید:

زارع ، کشت و زرع ، مزرعه ، تهی ، تهیdest ، گشود ،
گشایش (افتتاح) ، عبور ، عابر (کسی که عبور می‌کند) ، مشکل ،
اشکال .

– از روی بند دوم این درس یک بار با خط خوش بنویسید.

تکلیف شب دوم :

– در جای نقطه‌ها صفت مناسب بگذارید و از روی جمله‌ها یک بار
بنویسید :

- ۱ – پسر کشاورز کوشش ... می‌کرد .
- ۲ – مادر ... با پرسش زندگی می‌کرد .
- ۳ – پسر تصمیم گرفت که نزد کاهن ... برود .
- ۴ – من از هوای ... تابستان بیزارم .
- ۵ – کتاب ... بهترین دوست است .
- ۶ – شیراز شهری ... است .
- ۷ – سعدی شاعری ... است .
- ۸ – نگرتا که دهقان ... چه گفت .
- ۹ – از مهمان باید با رویی ... پذیرایی کرد .
- ۱۰ – مانباید از کارهای ... بگریزیم .

افسانه‌چینی

(۲)

* جوان به راه افتاد. رفت و رفت تا به سر کوهی بلند به معبد کاهن بزرگ رسید. پیرمردی دید که در سایه درختی به تفکر مشغول بود. جوان سلام کرد. پیرمرد با مهربانی جواب داد و پرسید: ای پسر از کجا می‌آیی و حاجت تو چیست؟

جوان هر چهار مطلب را با او در میان گذاشت. کاهن به همه سخنان او گوش داد، سپس گفت: از من یک حاجت می‌توان خواست نه دو حاجت، سه حاجت می‌توان خواست نه چهار حاجت، پنج حاجت می‌توان خواست نه شش حاجت. تو، که چهار حاجت داری، باید از یکی از آنها چشم بپوشی.

جوان به فکر فرو رفت. از حاجت خود نمی‌توانست بگذرد، اما به پیروز و پیرمرد و اژدها نیز قول داده بود که حل مشکلشان را از کاهن بخواهد. سرانجام بهتر آن دید که حل مشکل دیگران را مقدم بدارد و از حاجت خویش بگذرد. چون جواب آن سه مشکل را شنید با کاهن وداع کرد و باز گشت.

هنگامی که به کنار رودخانه رسید، اژدها پرسید: بگو بیسم جواب درخواست من چه شد؟ جوان گفت: کاهن بزرگ فرمان داده است که مرا به آن سوی رود برسانی. اژدها پذیرفت و او را بر پشت



خود نشاند و از آب گذراند. همینکه به کنار رودخانه رسیدند، اژدها به سوی آسمان کشیده شد. اژدها از آن بالا مرواریدی را که بر پیشانی داشت پایین افکند و گفت: این هم مزد زحمتی که کشیدی جوان مروارید را برداشت و به طرف خانه پیرمرد به راه افتاد.

همینکه پیرمرد او را دید پرسید: بگو بیینم آیا به قول خود وفا کردی؟ جوان گفت: آری، کاهن بزرگ گفت که در زیر استخر خانه ات نه کوزه پر از طلا و نه کوزه پر از نقره مدفون است. اگر این کوزه ها را از خاک بیرون آوری و از آب استخر درخت نارنج را آب بدھی، درخت بار خواهد داد.

پیرمرد و پسرش با کمک جوان کوزه های طلا و نقره را از زیر خاک بیرون آوردند آن گاه، استخر از آب صاف و پاکیزه پر شد. همینکه درخت نارنج سیراب گشت، نارنجهای طلا به بار آورد. پیرمرد بسیار شاد شد و از آن همه طلا و نقره سهمی هم به جوان داد: جوان راه خانه پیرزن را در پیش گرفت. چون به آنجا رسید، پیرزن پرسید: جوان آیا پیغام مرا رساندی؟ جوان گفت: آری، کاهن بزرگ گفته است که به زودی دختر تو به سخن خواهد آمد. هنوز حرف جوان تمام نشده بود که دختر ک وارد اطاق شد و از مادرش پرسید: این کیست؟

پیرزن از خوشحالی فریادی کشید و دختر را در آغوش

گرفت و گفت: چه ساعت مبارکی است! خوشبختی تو در این است
که با این جوان نیکوکار عروسی کنی.

جوان با زن زیبای خود و کیسه‌های پر از طلا و نقره و مروارید
گرانبها به خانه خود باز گشت و از آن روز زندگیش چون عسل شیرین
شد.

کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه:

تفرگر	= فکر کردن
حاجت	= درخواست، احتیاج
مدفون	= در زیر خاک پنهان شده، دفن شده
معبد	= پرستشگاه، جای عبادت
مقدم‌بدارد	= ترجیح بدهد
وداع	= خدا حافظی

پرسش:

- ۱ - معبد کاهن بزرگ در کجا واقع شده بود؟
- ۲ - کاهن به جوان چه گفت؟
- ۳ - چرا پسر از حاجت خود چشم پوشید؟
- ۴ - جوان از فدایکاری خود چه نتیجه‌ای گرفت؟

تکلیف شب اول :

— این صفتها را در جمله‌های زیر به کار ببرید و از روی جمله‌ها یک

بار بنویسید :

بلند، طولانی، بزرگ، پیر، فداکار، نازک، خروشان،
نیکوکار، زیبا، صاف، طلایی.

۱— مهین موهای . . . عروسک خود را شانه کرد.

۲— در تابستان لباس . . . می‌پوشند.

۳— اژدها از میان آبهای . . . رودخانه سر بیرون آورد.

۴— معبد بر سر کوهی . . . قرار داشت.

۵— جوان . . . با دختر . . . عروسی کرد.

۶— کاهن . . . زیر سایه درختی نشسته بود.

۷— فردوسی یکی از شاعران . . . ایران است.

۸— جوانان شیر و خورشید سرخ باید جوانانی . . . باشند.

۹— ستارگان در آسمان . . . می‌درخشیدند.

۱۰— جوان از راه . . . خسته شد و بر سنگی نشست.

تکلیف شب دوم :

— از روی هر یک از این کلمه‌های همخانواده سه بار بنویسید :

معبد، عبادت، معبد، (کسی که او را می‌پرستند) —

حاجتمند، حاجت، احتیاج، محتاج — پذیرفتن، پذیرش.

	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱			X	X			
۲		X					
۳			X				
۴				X	X		
۵			X	X			
۶				X	X		
۷		X					

این جدول را حل کنید:

از راست به چپ:

۱ - هم اسم یکی از ماههای و هم به معنی محبت است ×× شخص ۲ - بعضی از ساعتها آن را دارند ۳ - بخش اول کامیابی × ستم ۴ - کسی که همیشه شربه‌پا می‌کند ۵ - بعضی از فلزها ... نمی‌زنند × به معنی کمک است ۶ - نشانه × در کلمه «ایران» هست. ۷ - اگر حروف آن را مرتب کنید، به معنی شجاعت است.

از بالا به پایین :

۱ - ماده‌ای است سیاه و خوشبو × پدر رستم ۲ - اسم دختر است × نوشته‌ای که نظم نیست ۳ - نوازنده‌گی ۵ - حمله ۶ - امروز نیست. ۷ - جدا × در ایران باستان برای دروغ و ویرانی و خشکی به چنین چیزی عقیده داشتند.

داستان زال و سیمرغ

۱ - به دنیا آمدن زال

سام، پهلوان ایران، همیشه آرزوی فرزند داشت و از خدا پسری می‌خواست. سرانجام، همسرش پسری آورده که چهره‌اش مانند خورشید درخشان و زیبا ولی مویش چون موی پیر مردان سفید بود.

به چهره نکو بود بر سان شید
ولیکن همه موی بود سپید

تا آن زمان کسی کودکی با موی سفید ندیده بود. از این رو اندوه‌گین گشتند و تا یک هفته جرئت نکردند که این خبر را به گوش سام برسانند. عاقبت دایه کودک که زنی شیردل و شجاع بود، نزد سام رفت و مژده داد که یزدان پاک به او پسری داده است که تنش مانند نقره سفید و رویش چون گل زیباست و هیچ عیبی در سراپایش نیست جز آنکه مویش سفید است. سام به دیدن فرزند شتافت و از دیدن موی سفید کودک غمناک و شرمگین گشت.

چو فرزند را وید مویش سپید
یو از جهان کیسره نامايد

و با خود گفت:

چه کویم از این بچه بدشان
چو آیند پرسند گردشان

چه گویم که این بچه دیوکیست
 پنگ دوزنگ است یاخود پرست
 بخندند بزمن همان جهان
 از این بچه در آشکار و نهان
 پس از آن با خشم بسیار فرمان داد که کودک را از آن سرز مین
 دور کنند و به جایی ببرند که هیچ کس او را نبیند.

کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه :

ببود	= شد
برسان	= مانند
پسری آورد	= پسری زایید
شید	= نور ، خورشید
گردنکشان	= دلاوران
مهان	= بزرگان
نکو	= نیکو ، خوب

پرسش :

- ۱ - داستان «زال و سیمرغ» را چه کسی به نظم در آورده است؟
- ۲ - سام چه آرزویی داشت؟
- ۳ - چرا کسی جرئت نکرد خبر تولد کودک را به پدرش بدهد؟
- ۴ - عاقبت چه کسی این خبر را به سام داد؟

۵- چرا سام فرمان داد که کودک را به جای دوری ببرند؟

تکلیف شب اول :

– از روی این کلمه‌های هم معنی یک بار بنویسید: نکو، نیکو، خوب – شیردل، شجاع، دلیر، دلاور – شرمگین، باحیا – یزدان، ایزد، خدا، پروردگار، الله – خشم، غضب.

– از روی این درس یک بار با خط خوش بنویسید و به املای کلمه‌ها دقّت کنید.

– شعرهای درس را حفظ کنید.

تکلیف شب دوم :

۱- هر یک از این کلمه‌ها را در جمله‌ای به کار ببرید:
پهلوان، آرزو، درخشان، جرئت، شتافت، چهره، آشکار، مژده، خشم، سرانجام.

۲- در دفتر خود سه ستون مخصوص اسم و فعل و صفت ترتیب بدهید و هر یک از این کلمه‌ها را در سه ستون مناسب آن بنویسید.
کوه، ترسید، زیبا، باربد، تاریک، سخت، می‌کشد، گشت، سفید، خورشید، کشتزار، خشک، دلسوزته، شتافت، مهریان، پرسیدم، کودک، سام، رستم، سیمرغ، فریاد کشید، نقره، درخشان، کوچک، بردنده، بخندند، چهره، بپرسند، با هوش.

۲- سیمرغ

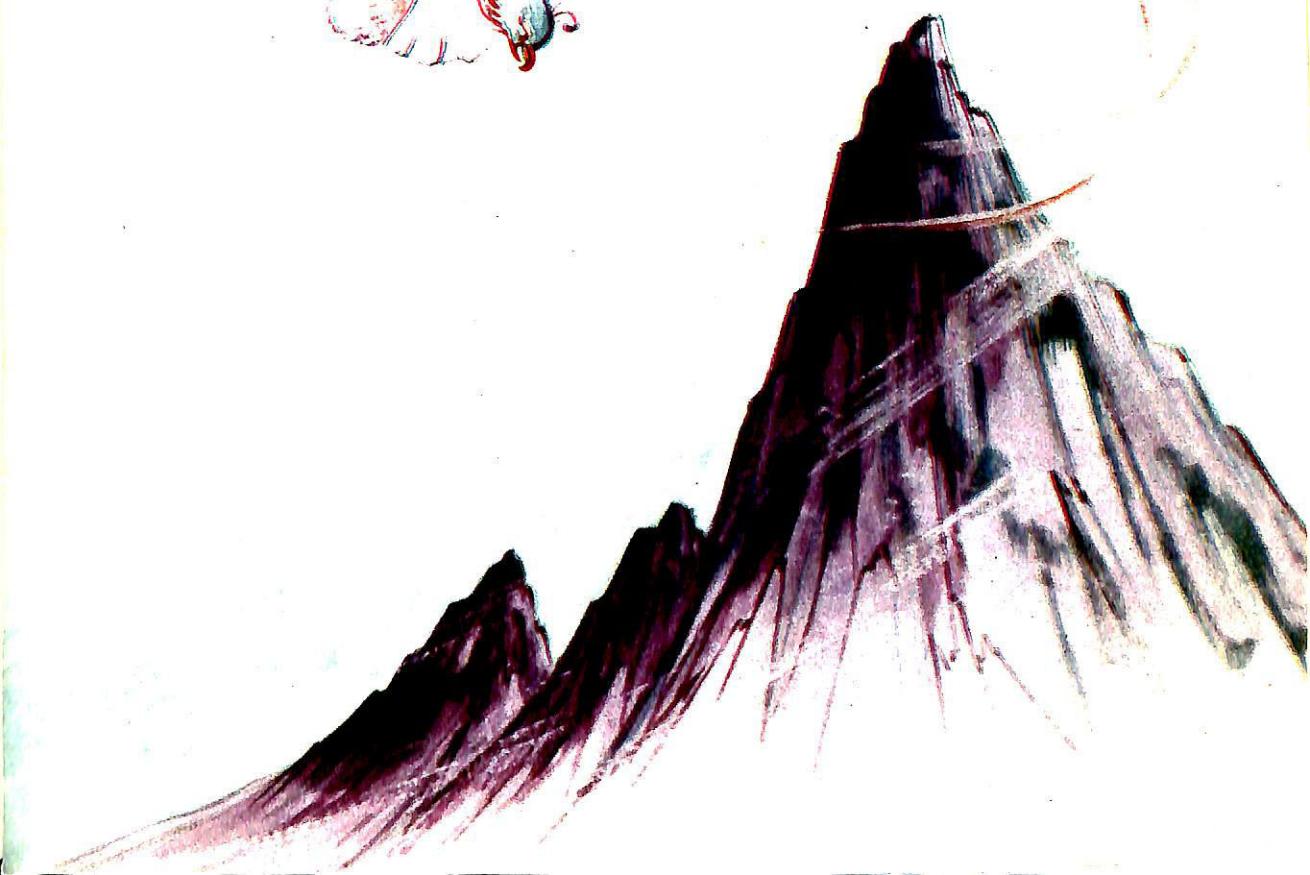
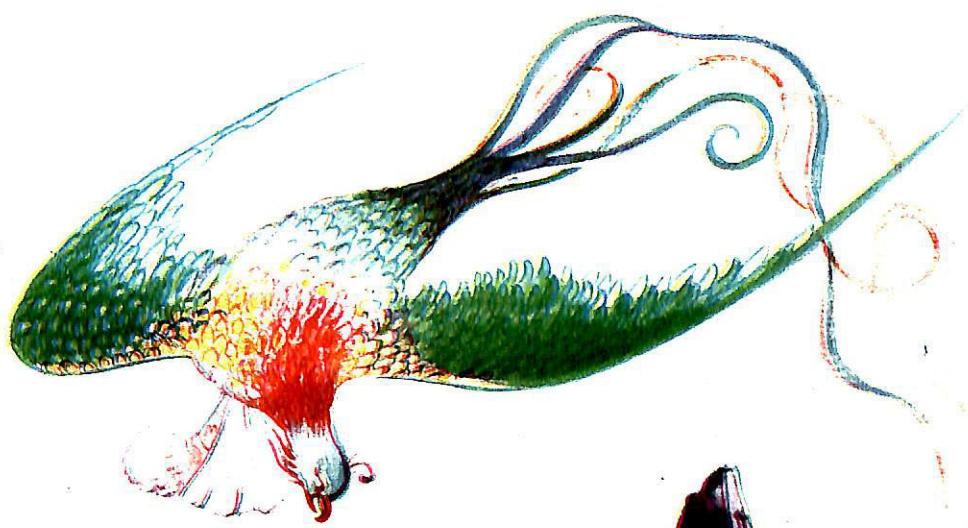
دور از شهر کوه بلندی بود، سر به آسمان کشیده به نام البرز
کوه. بر سر آن کوه، سیمرغ آشیان داشت. کودک را بردامنه کوه
گذاشتند و باز گشتند.

لی کوه بُد نامش البُزرگوه	به خورشید تردیکت دور از گروه
بدان جامی سیمُرغ رالانه بود	که آن خانه از خلق بیگانه بود
نمادند بر کوه و گشتند باز	برآمد بزین روزگاری دراز
پدر مهر بُرید و بُلکند خوار	جنگ کرد بر کوک شیرخوار

کودک پیچاره تنها و دور از پدر و مادر از گرسنگی گاه
انگشتان خود را مکید و گاه فریاد می کرد.

در این هنگام سیمرغ از لانه پرواز کرد تا برای خواراک
کودکانش شکاری بیابد. چون به دامان کوه رسید کودکی شیرخواره
دید که به جای گهواره بر روی سنگی سخت افتاده است و از
گرسنگی فریاد می کشد و آفتاب گرم و سوزان بر او می تابد.

خداآوند مهر آن کودک را در دل سیمرغ افکند، چنانکه او را
به چشم فرزندی نگریست. پس از فراز ابر فرود آمد و چنگ زد



و بچه را از میان سنگها برداشت و به آشیانه خود برد. جوجه‌های سیمرغ هم از دیدن کودک شاد شدند و او را در میان گرفتند. از آن پس کودک با بچه‌های سیمرغ می‌خورد و می‌خوابید، و دور از مردم بزرگ می‌شد.

*** بدین گونه بر روزگاری دراز برآمد که بُد کودک آن جا به راز**

کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه :

آشیانه = آشیانه

بد = بود

بدین گونه بر = به این طرق

برآمد بر این روزگاری دراز = روزگار درازی از این واقعه گذشت

به راز = پنهانی

پرسش :

۱ - کودک را در کجا گذاشتند؟

۲ - به نظر فردوسی کاری که سام کرد خوب بود یا بد؟ از کجا دانستید؟

۳ - کودک از گرسنگی چه می‌کرد؟

۴ - سیمرغ کودک را چگونه نگهداری کرد؟

تکلیف شب اول :

- جواب این سؤالها را از روی درس بنویسید :
- ۱ – آشیانه سیمرغ در کجا بود؟
 - ۲ – سیمرغ در دامنه کوه چه دید؟
 - ۳ – سیمرغ وقتی که کودک را دید چه کرد؟
- از روی شعرهای این درس یک بار بنویسید و آنها را از حفظ کنید.

تکلیف شب دوم :

- در دفتر خود دو ستون برای فاعل و فعل ترتیب بدهید و فعل و فاعل هریک از این جمله‌ها را در ستون مخصوص آن بنویسید:
- مثال : کودک از گرسنگی فریاد می‌کرد .

فعل	فاعل
فریاد می‌کرد	کودک

- ۱ – سیمرغ بچه را از میان سنگها برداشت .
- ۲ – کودک با بچه‌های سیمرغ غذای خورد .
- ۳ – کودک دور از مردم بزرگ می‌شد .
- ۴ – شاگردان به موزه رفتند .

- ۵- ماتابستان به ییلاق می‌رویم.
- ۶- گراهام بل تلفن را اختراع کرد.
- ۷- خواهرم دیروز به سفر رفت.
- ۸- من قبل از غذاخوردن دستهایم را می‌شویم.
- ۹- سعدی آثار بسیار دارد.
- ۱۰- دید موسی یک شبانی را به راه.
- ۱۱- باربد به دربار خسروپرویز رفت.
- درس بعد را به دقّت بخوانید.

۳- بازگشت به نزد پدر

پس از سالها روزی کاروانی از کنار آن کوه گذشت. کاروانیان^{*} جوانی دیدند نیرومند با قامتی بلند و مویی سپید. این خبر دهان به دهان گشت تا به گوش سام رسید. همان شب سام به خواب دید که از کشور هند سواری به سوی او تاخت و مژده داد که پسرش تندرست و نیرومند است. چون بیدار شد موبدان را نزد خود خواند و از خواب خویش و خبر کاروانیان با آنان سخن گفت. همه او را از اینکه کودکی بیگناه را از خود دور کرده است سرزنش کردند و به او پند دادند که از پروردگار پوشش^{*} بطلبند و به جستجوی کودک بشتابد. سام و سران^{*} سپاه به سوی البرز کوه روان شدند. پس از پیمودن راهی دراز، به کوهی بسیار بلند رسیدند که آشیانه سیمرغ بر فراز





گرد	= دور ، پیرامون
نای	= بوقی که روز جنگ می نواختند.
همان‌گه	= همان وقت

پرسش :

- ۱ - چگونه سام از زنده بودن فرزند آگاه شد؟
- ۲ - سام برای یافتن فرزند همراه سپاهیان خود به کجا رفت؟
- ۳ - سام و همراهان بر فراز کوه چه دیدند؟
- ۴ - چرا سام به درگاه خداوند نالید؟
- ۵ - سیمرغ به پسر چه گفت و چه نامی به او داد؟
- ۶ - چرا دستان نمی خواست که از سیمرغ دور شود؟
- ۷ - سیمرغ چگونه او را راضی کرد که به نزد پدر باز گردد؟
- ۸ - هنگامی که سیمرغ دستان را به پدر سپرد، سام چه دید؟
- ۹ - سام چه نامی به دستان داد و چرا؟

تکلیف شب اول :

- سه قسمت داستان «زال و سیمرغ» را به دقّت بخوانید، سپس خلاصه آن را بنویسید.

تکلیف شب دوم :

- این جمله‌های درهم را مرتب بکنید و از روی آنها یک بار

بنویسید :

- ۱ - کوه از روزی پس از سالها کاروانی آن گذشت کنار
 - ۲ - زال مویش پیران بود موی سفید چون
 - ۳ - در سام دید خواب از که هندکشور سوار آمدند چند
 - ۴ - گفت از مؤبدان خویش سام خواب با سخن
 - ۵ - کوه شدند روان به سپاه و سام سران سوی البرز
 - ۶ - فراز کاخی آشیانه قرار داشت بلند سیمرغ بر کوه چون
 - ۷ - خود طلبید بزرگ پشمیمان شد سام و گناه از پوزش
 - ۸ - کوه سیمرغ از گروه بالای را مردم دید
- در دفتر خود جدولی مطابق این نمونه ترتیب بدھید ، و فاعل و صفت و فعل هر یک از این جمله‌ها را در ستون مخصوص آنها بنویسید و معلوم کنید که فاعل اسم عام است یا خاص .
- مثال : شاگردان ساعی در امتحان قبول می‌شوند .

فعل	صفت	فاعل	
		اسم خاص	اسم عام
قبول می‌شوند	ساعی		شاگردان

- ۱ - در بهار گلهای سرخ می‌شکند .
- ۲ - هوای گرم تابستان انسان را ناراحت می‌کند .

- ۳- سام سنگدل پسر را در دامن کوه رها کرد.
- ۴- نور شدید خورشید چشم را می‌زند.
- ۵- خواهر بزرگ من عروسی کرد.
- ۶- مهین دیروز زمین خورد.
- ۷- گنجشکهای زیبا در جنگل آواز می‌خوانندند.
- ۸- زال نیرومند همراه پدر به شهر بازگشت.

ب‌امر مبارک شاهنشاه

این کتاب از طرف سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی
با همکاری سازمان برنامه طرح شد و اختیار وزارت فرهنگ
قرار گرفت تا در میان کلیه دانش آموزان سراسر کشور
برای گان توسعه شود.

خرید و فروش آن آنکه ممنوع است.